

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

محمد رسول الله که درین زبان فرخنده آواں المسمی به نسخ

۱۳۲۲ هـ

الاحسان

۱۹۰۵

دول ادا

کتابخانه

Darul-ul-Ihsan  
دارالاحسان

Press  
Muhammad Hanif  
Lahore

1322 H / 1905 AD.

64 pages.

Asl - 62

قربان بخش صاحب منشی کتابخانه ایندینا جبران کتب

در مطبع مفید عالم واقع لاہور طبع گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وعلى آله وصحبه أجمعين  
بدان اسعدك الله تعالى که اکثر مردم درین روزگار در گمراهی و غرض از غمت او و از نماز و روزه و

زکوة مال باز مانده اند و خوف خدا و رسول از دل خود برداشته و خوردن حرام و  
و غیر بیان و او دارند و حق همسایگان نگه ندارند لهذا این شیوه پیشه عظمت از جند از زبان و  
اللسان قطب زمان مولوی معنوی میان عبد الله مقبول و ارا لا مان بده ملتان  
کتاب اسباب المغفرة دلیل الاحسان جمع کرده در قصبه بصره خوشاب تشریف آورده  
فرمودند این فقیر مسلمی به مستقیم دل غیاث الدین ساکن قصبه نمکسار شاگرد میان عبد الله علیه  
استماع یافته عبارت شکسته در قید قلم آورده و جمع ساخته است بدین را اشتیاق و محبت  
و شیطان بعین از محک گریزان گردد و از استادان دقیقه شناس و علماء  
درین کتاب خطای واقع شده باشد عتاب نکند و بنظر عاطفت صحیح بکند  
نیت لهذا چند اجزای نامرتب برائے یادگاری درج کرده شده

اول در توحید باری تعالی باب دوم در دست حضرت

صلی الله علیه و سلم باب سوم در فضیلت وصف چهار یار کبار باب چهارم

خلق الله و حق قبیلہ و با همسایگان بجا آوردن باب پنجم در قناعت و محنت و فقر

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باب ششم در خلق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

باب هفتم در منع کردن زنان مسلمانان از شرک بدعت و مذکرات و رسوم باب هشتم

در فضیلت و عبادت و روزه و غیره و او در مظلومیت حکایت چنین آورده اند که رسول

کریم صلی الله علیه و سلم در مسجد نبینه نشسته بودند با جمیع اصحابان که سده کس از قوم یهود

از شهر مدینه منوره صفت اوصاف حمیده پاک آن سر در خطبه شنیده اراده آمدن بخد مت

کردند و هر سه یهودان در دلهای خود یک یک سخن مخفی اختیار کردند بر این شکل اتفاق

مموده گفتند که اگر این راز مخفی را معلوم کنند بنیم که ادنی الحقیقت پیغمبر از زمان



برحق است و خداے اعلیٰ است اگر بر تقدیر این حقائق ملامت معلوم نخواهد کرد پس او دعویٰ  
 پیغمبری خلاف میکند هر سه را از دل خود بایکدیگر آگاهی نه کردند و اول در دل چنین نیت  
 کرده بود که چون روز قیامت شود خداے تعالیٰ قاضی گردد و چنان باشد که الله تعالیٰ  
 اول ما را سلام دهد و یهود دوم و اول خود چنین خیال کرده بود که چون بمیرم و مرا  
 در گور دفن کنند و چون روز قیامت شود و اگر بر خیزم تمام صورت و لباس من بر صورت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم گردد و یهود سیوم در خاطر چنین خیال کرده بود که مرا من بمن است  
 که خداے تعالیٰ ارواح مرا و وقت مردن بید قدرت خود قبض کند و فرشتها برائے نزع روح  
 نزدیک من نباشند پس هر سه کس همچنین خیالات مقرر و مصمم کرده بجناب حضرت رسالت پناه  
 رفان شدند هنوز قریب نه رسیده بودند که وحی جبرائیل علیه السلام در رسیده و گفت یا  
 رسول الله خداے تعالیٰ ترا سلام دهد و بعد تحفه در و فرستاده فرمود که از قوم یهود و  
 یسند هر یک را جواب موافق سوال بدی و گفت کافر کی پوشاک سبز دارد و دستار سفید  
 سر مراد اول ادا این است که روز قیامت خداے تعالیٰ اول مرا سلام دهد کافر و دیگر که دستار  
 سبز پوشاک زرد دارد مراد اول ادا این است که چون روز قیامت شود و از گو بر خیزم صورت  
 و لباس من مثل پیغمبر صلی الله علیه و سلم شود و کافر سیوم که پارچه سفید و دستار  
 سفید دارد مراد اول ادا این است که چون با و مرگ رسد خداے تعالیٰ ارواح مرا بید  
 قدرت خود قبض کند لیکن فرشتها نزدیک من نباشند پس متبر جبرائیل علیه السلام از  
 آمدن هر سه بیودان و صورت و لباسها واقف ساخته برگشت و رفت بعد ساعتی نگه داشته  
 بود که آن هر سه یهود بخدمت فیض رحمت رسول علیه السلام در مسجد آمده حاضر شدند خاموش  
 نشستند پس با حضرت مسلم هیچ سخن نگفتند برائے انیکه مارا گفته چه جواب خواهند دادان  
 کافر که اول قول خود گیت کرده بود که خداے تعالیٰ بر روز قیامت اولاً مرا سلام دهد  
 رسول علیه السلام و در آن خود طلبیده گفت که مراد اول تو بحکم آلهی پیش تو اظهار می  
 کنم و بیان نمایم پس تو بر من و بر خداے من ایمان خواهی آورد و مادی که اختیار خواهی  
 کرد و مسلمان خواهی شد گفت یا رسول الله من قبول دارم و مسلمان خواهم شد آن  
 حضرت فرمودند که آنچه خدا من خیر داده انیت من سمع اسماء الله تعالی و یقول بحلاله  
 یقول الله تعالی فی یوم القیمه السلام علیکم باعبادی از شنیدن این کافر



اول ایمان آورد مسلمان شد و کلمه طیب خواند لا اله الا الله محمد رسول الله -

کافر و گنجه که در دل خود این خیال کرده که بعد از مردن من صورت و لباس من مثل صورت پیغمبر علیه السلام شود رسول علیه السلام اورا نزد خود طلبیده این جواب داد قال بنی صلی الله علیه وسلم من قام تعظیم العلماء جعل الله صورته و لباسه <sup>مثل</sup> کافر نسوم که در دل خود این نیت کرد بود که وقت مردن من روح مرا حق تعالی بید قدرت خود قبض کند اورا رسول علیه السلام نزد خود طلبیده فرمود من قرئ الکرمی بعد کل صلوٰۃ مرة یقبض الله روحه بلا واسطه الملئکة و هر گاه هر سه یهودان از زبان گوهر نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم جواب با صواب شنیدند به خاسته قدم مبارک گرفتند و نزد مسلمان شدند و کلمه طیب گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله پس مسلمان تابانید که ذکر جل جلاله عجب نعمت است باید که شب و روز ذکر آلهی باشید و نیز حدیث قدسی است قال الله تعالی من سمع اسما من اسماء الله تعالی و یقول جل جلاله امنه الله من عذاب الفزع الا کبر معنی چنین اند که کسی که بشنود اسم از اسماء الله تعالی و بگوید جل جلاله امین گرداند الله تعالی او را از عذاب فزع الاکبر اگر کسی هر سه که عذاب فزع الاکبر کرد گویند جواب بگو که چون روز قیامت قائم شود حکم خدا تعالی بدوزخهای درسد که از تحت زمین بیرون آیند و چون از حکم خدا تعالی دوزخ از زمین براید از حرارت گرمی او گانوان و گاو میشان و پرندگان از پریدن و چریدن و نریدن بازمانند و چون دوزخ دویم از زمین بیرون آید جمله زنان را حمل ساقط گردند و چون دوزخ سیوم از زمین بیرون آید جمله کوهها سوخته شوند و چون دوزخ چهارم از زمین بیرون آید شیرستان زنان خشک خواهد شد و چون دوزخ پنجم از زمین بیرون آید پرندگان بازمانند و چون دوزخ ششم از زمین بیرون آید تمام مردم بهوش شوند و چون دوزخ هفتم از زمین بیرون آید تمام مردم در عرق خود غرق شوند کسی تا ساق و کسی تا زانو و کسی تا سینه و کسی تا سرش هر کس موافق اعمال و کرداری نمائے خود عذاب بیند آن کس که اسم الله تعالی شنید و از دل و جان خود جل جلاله گفت خدا تعالی او را ازین عذاب نهد و هر مومن را لازم است که این نعمت عظمی را غنیمت اہم دانسته و در ساز و دواز زبان خود فراموش نسازد -

**نقل است** که روزی سر مبارک آنحضرت را در بسیار سیاحت سحران وقت



حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در خدمت آن حضرت درسی حاضر نشسته بود  
 خداوران وقت حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ را فرمود که کسی حکایت گذشتہ ایام طفولیت  
 خود بیان کن شاید که از کسی استماع آن در و سر رفع گردد و برضای اللہ تعالیٰ پس حضرت  
 صدیق اکبر قصہ آغاز کرد کہ یارسول اللہ صلعم روزی از شہر مدنیہ بیرون میرفتم دیدم کہ در انجا حرم  
 جمع شدہ شور و غوغا بسیار افتادہ من از یکی پرسیدم کہ این چه شور است کہ این قدر مخلوق جمع شدہ  
 اند گفت یکی دختر و طفلی با یکدیگر محبت و دوستی دارند مادر و پدر ایشان را تنگ و خجالت  
 آید یارسول اللہ صلعم من شب آنجا ماندم کہ بار سر انجام دوستی ایشان بہ بنیم چون بزرگ  
 شد پس بر بقتل رسانیدند و در گور دفن کردند من ازین احوال حیران ماندم کہ آیا احوال من تخصیص  
 خواهد شد ساعتی دیگر گذشت کہ آن دختر از شہر بیرون آمد و پرسید از یکی کہ تو قریب از من  
 شناسی کہ کدام جاد است شبانی گفت کہ ہمون یاراکہ و بروز بقتل رسانیدند گفت بے  
 اے ہمون بود گفت فلان مقام کہ من بچشم خود دیدہ آمدم پس ہمال دختر و آن مقام رفتہ بر سر قبر  
 یار خود با ستاد و بدگاہ رب العزت مناجات کرد کہ اے بارخدا یا تو قادر می توانائی و توانی کو  
 معلوم است کہ مایان دوستی صادق و اشیتم ہما وقت بفرمان خدای تعالیٰ قبر یار و بشکافتہ و  
 درون قبر رفت کہ گوشہ مقبرہ از قبر بیرون ماند یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من در انجا رفتم  
 و بر سر قبر آنجا بچشم خود دیدم کہ زبانہ آتش و فزع آنہارا اثر نکرد و قتی کہ این قصہ پیش پیغمبر  
 علیہ السلام بیان نمود رسول علیہ السلام فرمود کہ یا صدیق اکبر چہ نیکو قصہ گفتی کہ در و سر  
 من بفضل الہی رفع شد لیکن مرا نیز و در انجا بر قبر آن عاشقان صادق ہر کہ آنہارا بچشم  
 خود بنیم و کوائف آنہارا معلوم کنم پس حضرت رسول کریم ہمراہ صدیق اکبر روان شدند و بر سر قبر  
 آنہا رسیدند و بدگاہ اللہ تعالیٰ مناجات کرد کہ بارخدا یا تو اینہارا زندہ فرما پس بفرمان  
 خدای تعالیٰ ہر روز زندہ گشتند و از قبر بیرون آمدند پیغمبر علیہ السلام پر سیدند چہ موجب  
 است کہ عذاب بر شما اثر نمی کند گفتند یارسول اللہ صلعم حق آن خدا کہ ترا ختم المرسلین اندویدہ  
 آنچنان از گفت و دوستی با یکدیگر مشغول ہستیم کہ هیچ از عذاب و فزع آگاہی نداریم  
 آن حضرت ازین سخن در تعجب ماندند و فرمودند کہ زبہ دوستی ایشان بعدہ آنہا  
 بدین میثاق شرف گردانیدند و فرمودند اگر شما ذوق  
 زندگانی دارید پیش حق تعالیٰ مناجات کردہ زندگی کنانم در جواب گفت



که یا رسول الله صلعم قربانت شویم دنیا جائے مفارقت است مایان را درین مقام  
خوشی بسیار است و صل پایدار پس ای مومنان بدانید و فهمید که هرگاه از دوستی مخلوق آتش  
اثر نیکند آن کسی که با حق سبحانه تعالی دوستی صادق کند و روزی در ذکر مشغول باشد پس  
اورا آتش و زرخ کے اثر کند ای مومن ترا بیاید که همیشه در ذکر و عبادت حق سبحا  
تعالی مشغول باشی **نقل است** که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مسجد مدینه  
منوره نشسته بودند با تمامی اصحابان صغار و کبار و غلط و حدیث شریف بیان  
سیفر مودند که وحی جبرائیل علیه السلام در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درآمد پیغمبر از  
سبب بیان حدیث و وعظ بطرف وحی علیه السلام متوجه نشدند و وحی علیه السلام  
ورویل خود و سوسه و کدورت بسیار در خاطر کردند گفت عجب است که کلام  
ربانی از جناب باری تعالی به آنحضرت میرسانم الحال بمن التفات نکردند همون  
وقت حضرت را از روی کشف باطنی معلوم و مفهوم شد که بخاطر جبرائیل علیه السلام  
که در وقت گذشت پس جبرائیل علیه السلام را نزد خود طلبید پرسید که ای کلام ربانی  
از کدام مقام بگوشش هوش تو میرسد گفت یا رسول الله صلعم بالائے عرش یک قبه نور است  
بمثل حجره در آن جایک سوراخ است از آنجا بگوشش من آواز میرسد حضرت رسول علیه  
السلام فرمود باز نزد آن قبه برو و از آنجا خبر گرفته زود بمن برسان لیکن اندرون قبه  
نزد می چون بهتر خبر ائیل علیه السلام بموجب فرموده رسول علیه السلام باز رفت و اندرون  
قبه در آمد چه بیند که اندرون نور محمد صلی الله علیه وسلم است و حضرت خود نشسته اند و الحال  
بهتر خبر ائیل علیه السلام باز بنزد می پروانه فرمود و بر زمین و دو نمود چه بیند که رسول خدا  
صلی الله علیه وسلم در همون مکان با اصحابان در حدیث و وعظ مشغول اند جبرائیل علیه السلام  
از معاینه این حال متعجب بماند و حیران گشت و شرسناک شد گفت که ای خدا یا از من خطاشد

### در تعریف حضرت مسالمت پناه روز حضرت

بی بی عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد که چه موجب است  
که بهتر یوسف علیه السلام را از ایشان شستن و خوبی زیاده بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفته  
یا بی بی عایشه صدیقہ رضی الله عنہا صورت ما را خدا تعالی در میان بفتاد و هزار پر نور  
نهفته است اگر از میان آنها یک پرده دور کند تمام عالم روشن گردد و معلوم شود که چه قدر



خدا تعالیٰ نور بن عطا فرموده است حضرت بی بی عایشه پیش رسول اللہ بالتجاو مجز  
تمام عرض نمود کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرگاہ باری تعالیٰ نیز بر آنجا طوطا بکنند  
پس آنحضرت موافق گفته بی بی عایشه بدرگاہ باری تعالیٰ عرض کرد بہ حکم خدا تعالیٰ ملائکان  
را حکم شد کہ یک پردہ نورانہ بر من مبارک پیغمبر علیہ السلام بر دارید ہما وقت ملائکان پردہ نور و  
مبارک نور و نور تجلے پیدا شد چنانچہ بی بی عایشه بہ چشم خود دید و اب نیاورد و از خادہ بدر آمد پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ عایشه را باز آئند زود و در خانہ کہ این آتش نیست این شعلہ نور من است  
پس بی بی عایشه را فرمود کہ آواز خود را بگو چون باز آن پردہ نور بر من مبارک آنحضرت انداختہ  
شد بی بی عایشه در خانہ آمد رسول علیہ السلام فرمود یا بی بی عایشه را اگر خدا تعالیٰ پردہ  
دوم از رخ من بردارد تمام عالم شعلہ نور من سوختہ شود پس ہر کس کہ اسمی از اسماء مبارک  
محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بشنود ہمون وقت صلی اللہ علیہ وسلم از زبان بگوید پس  
تحقیق اللہ تعالیٰ صورت آن بندہ مثل صورت پیغمبر علیہ السلام گردانند

### در فضیلت آیتہ الکرسی

روز پیغمبر علیہ السلام از بازار مدینہ مروان آمدہ سگ ادینخواست کہ پیش او رفتہ احوال  
او بہ پرسند و کلام کنند کہ ہمون وقت اللہ تعالیٰ وحی علیہ السلام را بخد مت پیغمبر علیہ السلام  
فرستاد حضرت علیہ السلام را منع کرد کہ اے حبیب من این سگ نیست بلکہ شیطان است  
آنحضرت علیہ السلام فرمود کہ انھی اگر شیطان بعین است نیز از وی پیہرسم کہ چہ از خون میگیرد  
آمر معلوم شود کہ این بعین ازین چنین گزائیچہ مرا دارد و از کدام اسرگریہ میکند پس آنحضرت  
فرمودند اے بعین موجب گریہ چیست پس شیطان بعین گفت کہ اے حبیب خدا ترا معلوم -  
نیت کہ من آن چنان علم داشتم کہ چون شاگرد اول سابق دادے بعد از ہفتاد ہزار سال نیت دیگرے  
آمدی در آنوقت کہ مرتبہ آیتہ الکرسی در لوح محفوظ نوشتہ دیدم اگر کسی یکبار آیتہ الکرسی بخواند  
جان او را خدا تعالیٰ بید قدرت خود قبض کند یا رسول اللہ علیہ وسلم خاطر من جمع بود کہ پیچ  
پیغمبر بر امت نازل شدہ است من امید دارم کہ تمام کس ہمزہ من در روز فرخ خوانند رفت  
و رفیق من خواهند شد یا رسول صلی اللہ علیہ وسلم الحال حیران و پریشانم از آن روز کہ آیتہ الکرسی  
بر امت تو نازل شدہ است بنا بران خون از چشم خود میگیرم چہ کہ خوانندہ آیتہ الکرسی در روز فرخ  
نخواہد رفت و رفیق من نخواہد شد پس اے مومن معلوم کن و یاد دار کہ خدا تعالیٰ



این چنین شرف و آیت الکرسی انداخته لازم است که شب و روز این نعمت را بخوانی و بقال  
نه باشی و قول شیطان الرجیم است که مثل من بختا و هزار شیطان جمع شوند خواننده  
آیت الکرسی را اغوا و گمراه نتوانند کرد پس ای مومن بدان در آن روز که الله تعالی آیت الکرسی  
را فرستاد و آن روز حضرت جبرائیل علیه السلام با هر مضاد هزار فرشته برائے یارب پیش پیغمبر  
علیه السلام آمد بود و هرگز آیت الکرسی بعد نماز نجوحت بخواند و بهشت دراید بکثرت این کلام ۴

### باب سیوم در فضیلت چهار یار رضی الله عنهم

روزی حضرت شاه مردان علی کرم الله وجهه بطرف گورستان رفت و استاده شد دیدند که ایک شخص  
از عذاب قبر فریاد میکند و الله فوقی ناز و یمنی ناز و یسادی ناز امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه  
چون او را در آن احوال دیدند که در عذاب قبر گرفتار است بروی هم فرموده و هما بخوانو  
ساخته بعد رکعت نماز نفل گذارده و سه ختم قرآن شریف تمام کرده ثواب آنرا با روح آن  
میت بخشیدند لیکن هرگز عذاب امدفع نشد پس حضرت علی کرم الله وجهه بدین احوال متفکر و حیران  
ماندند که این بنده را بسیار گناه در پیش آمده که دعائے من قبول نمیشود و خلاصی او از عذاب نمیکرد  
و حضرت علی کرم الله وجهه از آنجا برخاسته به پیش پیغمبر علیه السلام آمده دوران زبان آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم اندرون مجمر شسته بودند که احوال آن میت حضرت علی کرم الله وجهه بیان فرمود  
که یا رسول الله صلعم امروز بطرف گورستانی رفته بودم دیدم که شخصی از عذاب قبر فریاد میکند  
من صد رکعت نماز نفل گذارده و سه ختم قرآن مجید کرده بروح آن میت بخشیدم لیکن آن  
میت بعذاب گرفتار ماند و عذاب امدفع نشد چون رسول کریم صلعم از زبان علی کرم الله وجهه  
این چنین احوال شنیدند هر یک که در حرم شریف خوش وقت شسته بودند و از استعمال این  
احوال بیقرار شده بطرف گورستان روان فرمودند که یا علی همراه من بیامید و آن قبر را بنمایند  
تا احوال آن میت به بنیم امیر المؤمنین رضی الله عنه آنحضرت را در آنجا بوند چون رسول خدا  
صلعم در آن قبرستان تشریف آوردند چه بنید که آن میت را عذاب نمیشود هر چند لغفص  
کردند نیافتند حضرت علی کرم الله وجهه را فرمودند مگر که آن قبر از شما سهو و نسیان شده باشد آن  
قبر دیگر خواهد بود حضرت علی کرم الله وجهه گفت یا رسول الله صلعم همین قبر است من آنرا کرده  
رفته بودم همان نشانی مست پیر آنجا حضرت رسالت پناه با حضرت علی کرم الله وجهه سعائینه  
میفرمودند که جبرائیل از درگاه رب العالمین بطرف سید المرسلین نازل شده گفت ای پیغمبر علیه السلام



خدا تعالیٰ ترا سلام میرساند و بعد میفرماید که حضرت علی کرم الله وجهه راست میگوید که قبر آن  
بند همین است لیکن الحال صدیق اکبر برائے عبادت و نماز و وضو ساخته بودند و بعد مشائخ بر ریش مبارک  
خود کرده بودند چنانچه یکسوی از ریش مبارک جدا شده بود چون باو آن مو را بر آن قبر انداخته از برکت  
آن مو مبارک صدیق اکبر تمامی گورستان را حقتعالی بخشید و آمرزیده است پس اموسن هرگاه  
حقتعالی در مو ایشان چندین برکت فرموده پس هزار رحمت بر جان افضی که در حق ایشان کلمه  
کنند یا چیز دیگر گوید پس هر مومن را لازم است که چون اسم مبارک حضرت صدیق اکبر بشنود از دل جان بخشیده شود

### تعالی عنه بگوید در فضیلت حضرت عمر خطاب رضی الله عنه

که در ایام زمستان خمره مبارک خود میدوخت و بر پشت ایشان از آفتاب گرمی و حرارت رسید استقامت  
شده نظر قبر بجانب آفتاب کردند الله تعالی بر آن پاسخ خاطر نور آفتاب برگرفت چنانچه سیاه شده عالم  
تاریک شد گو یا که قیامت قائم گردید چنانچه جمیع ستورات بنی است حضرت بی بی عایشه سوال کردند  
که یا بی بی عایشه چه حکمت است که نور آفتاب زایل شده مگر امروز قیامت آمده همون وقت بی بی  
عایشه در خدمت رسول کریم آمده ظاهر نمود که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم چه موجب است که نور  
آفتاب گم شده مگر امروز قیامت است حضرت صلعم بدرگاه باری تعالی مناجات کردند که یا  
آلهی چه حکمت است که نور آفتاب به تاریکی مبدل گشت اگر فی الواقع روز قیامت است من  
است خود را خبر کنم و تا دیب نمایم همان وقت وحی در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد  
گفت یا رسول الله صلعم خدا تعالی میفرماید که در روز قیامت نیست لیکن امروز آفتاب  
بر پشت مبارک حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه بسیار گرمی رسانید و ایشان نظر قبر کرده  
چون پاسخ خاطر حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه بسیار غمناک است بان سبب نور و تابش آفتاب  
زایل گردد و ایشان رسانند شده بگویند و تحقیق آفتاب معاف فرماید من نور او را باز دهم اگر رضا  
نشوند تا روز قیامت تاریکی در عالم خواهد ماند بعد از آن حضرت رسول کریم صلعم از حضرت عمر خطاب  
تقصیر آفتاب معاف کنانیده رضامن ساخت دو عاکنه پس همان وقت سوشانی آفتاب زیاده  
تایم گشت پس اموسن چون الله تعالی بفضل و کرم خویش چنین بزرگی در قیامت مبارک حضرت عمر  
خطاب بخشید صد هزار رحمت بر جان افضی که کلمه در شان ایشان از زبان کند و سخن حسد و بغل و حق  
در حق ایشان کند پس بر تو لازم است که هرگاه اسم مبارک حضرت عمر خطاب بشنوی از دل جان بخشیده شود

### در فضیلت حضرت عثمان رضی الله عنه



خبر است که در عهد خلافت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ قحط صالی افتاد و تمام مردم از قحط سالی بیابان شدند چون  
 حضرت عثمان رضی اللہ عنہ نیز از شتر بایستی خرید غله بجانب ملک شام روانه کرده بود و چون کاروان در  
 آن جا رسید هیچ غله نداشت غله که در قریه هم نرسیده لاچار شدند و مردم کاروان بجانب حضرت عثمان  
 رضی اللہ عنہ خطبه نوشتند که یا امیر المؤمنین غله درین جانبیت هر چه ارشاد صادر  
 شود به آن عمل نمایم حضرت عثمان رضی اللہ عنہ دین معامله متفکر شد و گفت یا ابا العزیز  
 نیکان و مسکینان در فقر و فاقه اند و امید داشتند که کاروان غله که آرند دین همیشه است  
 بودند و الحال که کاروان خواهند آمد تمامی به بلاکت خواهند رسید و بفقر و فاقه و گرسنگی خواهند  
 مرد حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تفکر کرده باز بظرف کاروانیان خطبه نوشت که اگر  
 غله بهم نرسد و پیدائش نشود شما نزدیک مدینه مشوره آمده تمامی جواهرها پر از یک  
 بیابان نموده بسیار به تاملتاجان و مسکینان و بیماران تا امید نشوند پس کاروانیان  
 بهمنان کردند و داخل شهر مدینه شدند چنانچه خاق مدینه بسیار خوشوقت شد که حالا  
 کاروانیان غله آورده هر یک را صافه انعام خواهد داد پس جمله فقیران و محتاجان جمع  
 شدند و نزد عثمان رضی اللہ عنہ حضرت عثمان رضی اللہ عنہ بر خاسته نماز گذاشتند و دست دعا  
 بجانب آلهی برداشتند و بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواند و ریسمان جواهرها گرفته بر  
 کردند حکم خداست تمامی جواهرها پر از غله و آرد شدند پس هر یک را از مسکینان و محتاجان  
 قسمت کرده دادند پس ای مومن بدان که برگاه خداست تمامی در حق حضرت عثمان  
 رضی اللہ عنہ چنین گرامت فرمود و عزت و بزرگی بخشید است پس هزار لغت بر جان ماضی  
 مومن که در حق ایشان گناه کند و نوع دیگر سخن حقارت گوید ای مومن بر تو لازم است  
 که وقتی که اسم مبارک حضرت عثمان رضی اللہ عنہ بشنوی از زبان خداوند بگو و رضی اللہ عنہ



بشنو چه مرتبه دارد پس ثواب حاصل شود و می است که عبدالحی نام فرشته مالک می است آن فرشته  
یک یک بهفتاد هزار بار و یکبار الله تعالی آن فرشته را حکم کرد قطره آب باران که بقدر  
یک بالشت از زمین بلند است گنجینه انگشت از مقام خود تجاوز نکرده بود گرفته بدستگاه رب  
الغریب می رفت که این سهل کار بود که بمن فرمودی کار دیگر مرتبه من بفرماتا آن بی آرام باز می شد  
که بهشت را مساوی مسافت کن آن فرشته هزار سال در بهشت می بود هرگز به انتهای نرسیده که آخر ماند  
شد که بر تخت نور فتاد و گفت یا بار خدا یا مرا معلوم گردان که در بهشت چه قدر است حکم شد که  
بر همین تخت نور نظر کن چون فرشته بر تخت نگاه کرد چنان نور شد بود که آن فرشته نور را  
رسیده که مسلمانان ظهر به جماعت گذارده اند و اگر ده هزار سال دیگر به پری در آنجا بماند  
که مسلمانان نماز مغرب با جماعت گذارده اند اگر ده هزار سال دیگر به پری بر آن مقام می  
که نماز عشاء با جماعت گذارده اند هنوز مرتبه دوم پیمیران و اولیاء و اصحاب پیشتر است فرشته  
گفت بار خدا یا من خطا کرده ام که گمان بر خود کردم پس آن غافل تو چه در زمانه کابل می شوی و  
نماز را به جماعت نمی گذاری که نماز با جماعت گذاردن چنین مرتبه دارد و

استویدان که من که هر دو بیست است که خالصه تعالی هفده رکعت فرض و در شپا روز مقرر کرده است و رکعت



فرز در نماز ظهر و عصر در شنائی گذارند امرا این است که هشت بهشت مقابل هشت فرض نصیب  
گردانند و عطا کنند و هفت رکعت نماز فرض که در مغرب و عشاء گزارند و تاریکی مراد و این است که  
خدا تعالی آتش هفت منزلت بر آن بنده حرام و سرگردانند و دو رکعت نماز که بونماز فجر میگذاشت  
این است که از یک رکعت انسانی باری تعالی و از رکعت دوم شفاعت حضرت محمد  
رسول الله صلعم نصیب آن بنده خواهد شد پس اموم هر گاه که درین پنجوقت نماز با جماعت  
گذارد و درین فضیلت دارد باید که از خواندن نماز با جماعت تغافل نکند تا ازین نعمت محروم نشود

### در فضیلت میوه های بهشت

که برای خاطر شریف حضرت خاتون جننت فاطمه الزهرا علیه تعالی بدست مهتر جبرئیل فرستاده  
خاتون جننت بغیر است خود هرگز نخورده چنین روایت میکند که حضرت خاتون جننت ده روز  
از ارتپ کشیده درین روز بیج طعام و آب نخوردند یازدهم روز حضرت علی کرم الله وجهه از طرف  
فاطمه الزهرا پرسیدند که یابی بی امروز یازدهم روز است که چرب نخوردید یا روزی که چرب نخوردید بهر چه  
طبیعت شما را غیب باشد برای خوردن شما بدیم فرمودند که یا علی انار ترش دل میخواهد  
اگر درین وقت بهر سدابته بخورم حضرت علی بسیار متفکر شدند و بسم خوشنود  
شدند خوشوقت برآید آن شدند الحمد للہ بعد از یزده روز چرب برآید خوردن  
طلبیده اند ازین معنی امید صحت گردید و متفکر آن شدند که قیمت ندارم که انار  
از بازار خردیه بیارم هم درین فکر در بازار رفتند و استاده شدند فکر مند از  
آنکه بدون قیمت چگونه بخرم که قیمت موجود ندارم و درین اثناء شخصی نزد امیر المومنین آمد  
گفت فاطمه الزهرا رفته روز از ارتپ کشیده و امروز انار طلب کرده قیمت در گرد ندارم  
گفتند سبحان الله یا علی چه متفکر شده فرمودند که امروز یازدهم روز است که بی بی فاطمه را مرض  
تپ بود درین روز بیج طعام و آب نخورده امروز انار ترش طلب کرده قیمت آن ندارم که  
خریده ام بر من آنکس گفت که یا علی بروید و انار را خرید فرمایند من قیمت آن خواهم داد پس آنحضرت  
و انار از بازار خریدیه قیمت آن ده درم بود و ماند و حضرت علی هم در انار و دوست خود  
گرفت بفرست و مسرت تمام در راه رسیدند چون حضرت علی از بازار بخوشی بسیار متوجه به اتفاق  
شدند و از کوچه و بازار مدینه تشریف بیرون آوردند یک فقیر مریض در راه افتاده بود ناگاه بنظر آن  
فقیر حقیر بدان انار افتاد چون نزدیک رسید فقیر پرسید که امیر المومنین راست بگو که در دست



مبارک شما چه چیز است امیرالمومنین در دل خود تصور فرمود که اگر راست بگویم اغلب  
 انا رطلب نماید و اگر دروغ بگویم از خدا تعالی دور می افتم لاچار گفتم که ای شخص  
 دست من انا راست گفتم بنام خدا تعالی مراد حضرت امیرالمومنین یک انا رطلب فرمود  
 و گفت یا امیرالمومنین رضی الله تعالی عنه طاقت ندارم که بخورم شما وانه جدا که ده بدست خود  
 در دهن من اندازید امیرالمومنین بچندین گردن که دانه های پرورده در دهن او انداختند باز حضرت امیرالمومنین  
 در دل خود تصور فرمود که بار یک انا بر انا خون جنت نواهم بر دهن غنیمت است ناگاه نظر فقیر بر انا  
 و دیگر افتاد فقیر رسید که امیرالمومنین رضی الله عنه در دست چپ شما چیت گفت انا راست گفتم یا امیرالمومنین  
 رضی الله عنه انا دیگر بگویم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم به خاطر من نهایت تازه و خوش شده است  
 امیرالمومنین رضی الله عنه انا دیگر هم حواله فقر کرد باز بطرف مدینه منوره آمده استاده شدند لیکن حیران گشتند  
 در انحال کنیز روان آمد و گفت یا امیرالمومنین بجز شنیدن این آواز هرگز کنیز بدلتخانه آمدن نمویند  
 که طبیعت بی بی صاحب در صحت و فرحت است و بر چهارپای نشسته و انا قسم دل همه و طبق  
 زین پیش نهاده اند حضرت خاتون فرمود که چند انا شمار بگو چه آوردید حضرت امیرالمومنین  
 رضی الله عنه فرمود یا بی بی من انا بشما نفرستادم لیکن دوا را بگو خاطر شما فریده بودم انا  
 هر دو یک بنظر پاک خدا تعالی و اوم دو دیگر بضا محمده مصطفی صلی الله علیه و سلم به فقر و اوم پس  
 حضرت خاتون جنت این حقیقت از شاه شنیده گفت اگر ایشان انا نفرستاده اند انا فرودن  
 نشاید چرا که معلوم نیست که انا در ملک کیست همانوقت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در خانه  
 حضرت بی بی فاطمه الزهرا شریف آوردند چنانچه حضرت خاتون جنت تمام حقیقت پیش پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم اظهار کردند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که یا بی بی در مسجد نشسته بودم  
 که الله تعالی وحی علیه السلام بر من فرستاد که یا محمد صلی الله علیه و سلم حضرت فاطمه را بگو که یک انا  
 حضرت شاه روان بنام من بفقیر داده بود من عرض آن ده انا را از بهشت بدست فرشته  
 فرستادم انا بیج و سواس نمکنند که بر شما حلال است بخورید چرا که وعده و فرمان من این است  
 که اگر کسی یک چیز بنام من در دنیا و بدن ده حصه زان در دنیا و هم در مقادیر حصه در آخرت خواهد  
 داد و انا دیگر بنام تو داده است در قیامت تو شفاعت خواهی کرد و گفتند الحمد لله که بدگاه  
 رب العالمین قبول افتاد پس حضرت بی بی خاتون گفتند یا ابا جعفر است که این نعمت عظمی  
 شما حضرت بی بی صاحب به سبطین فرمود که من دوا رطلبیده بودم شما ده انا چاره فرستادند



حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ علیه السلام است که استخروم بهمن حرام است همان وقت حضرت جبرئیل  
 علیه السلام در سینه گفت که این آثار را قطرات برآورده در شیشه نون نگه دار تا پس حضرت  
 جبرئیل علیه السلام عرق آن آرد کشیده و شیشه نون نگه داشت وقت نزع و زمین بند  
 موسی بچکاند فرشته باز برگشت آن قطره آرد بهشتی با ایمان نه و نیار و توختی جان کنند بر مکه سان  
 گرد و تار و قیامت تشنگی بنده را نباشد بیکس پنجکس اندک ازین نعمت عظمی محروم خواهند ماند  
 به حکم الله تعالی فرشتهها وقت مردن هرگز نه خواهند و آوازه نیا بے ایمان خواهند رفت تعوذ  
 بالله شما و آن پنجکس اندک بندگان این اندول تا یک نماز و دو نیم باز و ارند زکوة و سیوم خورند  
 بهنگ و خمر که بے توبه بهر دو چهارم یک یک زلف و جعد داشته باشد سر بر سر آن نگه داشته شرک  
 میکند خمر که که شرکست خاتون جنت در حدیث احوال آن را بر بخور است محمد مصطفیٰ صلی الله  
 علیه و آله و سلم با دو داشته می آرد و اهل شرک و مشرک با شش پس عاقل نظر کن که غمخوار کی شفقت  
 حضرت بنی بی فاطمه از سر فراموش نگردد یعنی آرد بهشتی خورند خورده بر آفتیان آن حضرت بهمن تو  
 توجهات فرمودند که من تو گاهی بودم طبعه حضرت خاتون بخت فاطمه الزهرا رضی الله عنها ختم  
 کلام و طعام فرستاده باشی و از گناهان توبه کنی و در اولی نماز و روزه و یا و الهی مشغول باشی  
 و ترک نماز کنی که ترک نماز همه بیکار است چنانچه نقل است که در روز امام السیدین امام عظیم  
 رحمة الله در صحرائی رفتند و دیدند که سگ و نیال نوک و پیه می آمد چون قریب امام عظیم رحمة الله  
 علیه و آله و سید زید و امین ایشان پناه خواست و نام خدا گفت چون سگ دید که سید حضرت امام آن  
 سگ را منع کرد که در رشونیز و یک میاز خم و بیاحت مرسان سگ گفت که روز و شب نان از خانه بود  
 میخورم و حکم او قبول میکنم اگر بگفته ایشان خوک بگذارم میترسم که مبادا بفرمان شوم و در میان  
 گنهگاران و سبغرانان باشم و قتی که این سخن سگ را گفت در آن وقت حضرت امام را حالتی پیدا شد  
 چنانچه در شوق الهی مست شد و در هر چه در زمین و آسمان بود معاینه شد که سبحان الله سگ  
 از آفرانی پیوسته چنان میسر و فرمان برداری میکند و بندگان از حق تعالی نمیترسم و فرمان  
 برداری و اطاعت و عبادت رزاق مطلق میکنم و خوف بر اس عاقبت تمییداریم درین احوال همیشه  
 ناکه مستغرق و محو بود که بهر بطلب شکار خود در آن جا رسید و آمدن نظر امام السیدین بر  
 افتاد آنچه پیوسته ناکه زمین و آسمان بود بر آن پیوسته معاینه کرد و چنان نظر امام بر شکاری افلا  
 سگ نیز همچنان معاینه کنان از دکان بر آورده پس خوک بود و کس معاینه کرد و آن زیر زمین بیرون



آمد بخد مت حضرت امام عرض کرد که یا امیر المؤمنین ایشان هر طیفیل برکت نظر مبارک چنان  
 رتبه دیدند و مطلب سید اند من زیر دامن خاص پناه آورده ام التماس در خدمت نمیدانم  
 که همین برکت ایشان صورت من مثل صورت آدم شود چرا که نزد ایشان مخلوقات متغیرتر منم  
 پس در حالت حضرت امام رضی الله تعالی عنهما به نگاه رب العالمین دست و پا برداشتم که یا الهی و اناتری  
 که خوک این عرض میکند در حال ندا آمد که یا امام رضی الله تعالی عنهما تو قبول کنم و صورت  
 خوک مثل آدم میگردد و قدرت خود میکنی یا امام رضی الله تعالی عنهما تو باز اقرار کن که در صف گنهکاران  
 دینی نمازان در روز قیامت استاده خواهیم کرد و عذاب همراه آنها خواهد بود اگر قبول کنی چنانچه من سخن امام رضی الله تعالی عنهما را قبول  
 اظهار کرد و خوک فریاد بلند کرد که یا امام المسلمین من بصورت خود شکر کردم و در صف گنهکاران و بی  
 نمازان استازان قبول نمیکنم پس گنهکاران دینی نمازان از توبه کاری خود نجات کسب و از ترک توبه  
 نصوحا باید کرد که خوک صورت ایشان قبول نکرد و حاضر از نمودن نه بار توبه کسب و استغفار بجزیر و آوا  
 نماز و روزه مشغول باشد که امر و وقت فرصت است فردا نخواستیم که نجات بنگاریم آخرت نجات و ابدان

### در بیان ریاضت بی بی رابعه بصری ثقیل نقل است

که حضرت بی بی رابعه بصری در چنان با حق تعالی مشغول بود که هر سال بیست و دو روز از زمین نهادن بود و در  
 هر روز هشتاد رکعت نماز خواندی بسیار صاحب حسن و جمال و خوب بود و چون اوصاف حمید و خوبی  
 حسن و جمال حضرت حسن بصری شنیده می شد بهین مضمون نوشته فرستاد که اگر عقد نکاح من اختیار کنی یا  
 جزو یک باشد و در حق تعالی مشغول باشم بی بی رابعه بصری در جواب خط ایشان نوشت یا خواجه من چهار  
 زحمت دارم اگر صحبت خواهیم یافت یا در سه تراقبول خواهیم کرد و خواجه حسن بصری جمله حکیم را  
 جمع کرده به خدمت بی بی رابعه فرستاد بی بی مستوره هیچ نگفت و به حکیمان اظهار  
 مرضها نکرد و گفت که شمایل بر روی خواجه حسن بصری را بگویم که بدون شما امرض خود  
 را پیش کسی اظهار نمیکنم و نخواهم کرد و الغرض من آنست که خواجه حسن بصری خود طلبیده  
 خواجه حسن بصری از بی بی پرسید که آنچه شما از زحمت است واقف و مطلع  
 نمائید که بمعالجه آن اشتغال نمائید پس بی بی رابعه اظهار کرد که آن چهار زحمت  
 انیت اول آنکه نمیدانم که در روز اول قاتل کجایی گفته ام یا نه سجد و دو رکعت کرده  
 ام یا یک رکعت کرده ام معلوم نیست که روز قیامت نامه اعمال بدست راست  
 من دهند یا در دست چپ - سیوم آنکه مرا و هند و دست چپ



سیوم آنکه مر معلوم نیست که وقت مردن ایمان سلامت خواهم بود یا نه چهارم آنکه خدا  
تعالی در قسطن مجید فرموده است فربق فی الجنة و فربق فی السعیر فربق  
دارم که من از کدام فرقه خواهم شد خواجه ابن بصری چون از زبان بی بی چنین حکایت با تحقیق  
شنید حیران بماند گفت سبحان الله که من تمیز ازین زحمتی خالی نیم همونوقت اورا تاثیر  
شد پس سلطنت و بادشاهی را گذاشته راه مولی گرفت و در مدت از او صلوات حق تعالی شد  
بعد از چند مدت مرتبه حاصل کرده باز غامه بجانب بی بی نوشت که ذوق حق تعالی حاصل کردم  
باید که در نکاح خود آری جواب آن باز بی بی نوشت که مشوق خدای تعالی کامل داری گفت  
آری که در جواب آن باز بی بی نوشت که ایچیت شریف که حضرت رسالت پناه  
صلوات الله علیه و سلم فرموده اند بگوش شما ز سیده طالب المولی مذکر پس هرگاه که من طالب المولی شدم  
مذکر شدم و مذکران را باید که نکاح درست نیست از استماع این احوال خواجه حسن بصری متعجب ماند  
که احوال چنانچه نماند پس خاموش شد پس مومن تو نیز و زیاد حق شوتا انرومان و مذکران شوی  
و بدرجه مذکران رسی و الا انه از زبان و نقشان ناکاره باشی که حدیث شریف است طالب الدین  
مونث و طالب العقول مخنت و طالب المولی مذکر

### در بیان آنها که زکوة نهند

تقولت که عبد الرحمن نام سوداگر بود در تمام عمر بدی از او بود و نیاره بود شب روز در عبادت و  
بندگی حق تعالی مشغول بود هفت هزار نام حق جل جلاله را یاد کرده بود و مالک نعاب بود یکد رم زکوة  
بنام الله تعالی نداده بود چو تبت شد بزرگی او را در خواب دید که بوا بود و زخ گرفتار است چنانچه سحر  
آهنی در بدن او میزند آن بزرگ او را پرسید که ای عبد الرحمن تو سرونیک بخت و بار سب و گناه گلی  
نیایی دگناه صغیر و کبیر ملوث نگشتی احوال چه سبب عذاب و زخ گرفتار شدی گفت ای بزرگ من  
میں قدر بندگی خدا تعالی گرفته بودم اما از زکوة مال خود نداده ام اکنون هم آن مصمم و دنیا را آتش  
روغن میچها سافته در بدن میزند من در وقت حیات دنیاوی ندانستم که مال من قرین من خویشان خود  
خود و عوض آن عذاب سخت بر من خواهد شد پس مومن با توانی از گناه توبه کن زکوة مال موجب عفو الله  
تعالی جل جلاله که موجب شگاری است در بیان فضیلت توبه بشو که تاب چه در جبهه دارد

### نقلست

که حاصل بن احمد قسطن خوان بود که ششم حصه قسطن ششم کرده بود -



صد سوار رهنما داشت و همیشه قطاع الطریق می رهزنی می نمود یک سواران قافله بازارگاه  
 تاج کردند یک مرد حاجی نیز در قافله بود که دو از ده مهر داشت از ترس بهر زمان آن مهر را  
 مرو عاص بن اوس که بن مرد بزرگ و قرآن خوانست برود گفت که امانت مرا نگهدار چون ساعتی  
 بگذشت آن سواران مال و متاع پیش عاص بن اوس آورده جمع نمودند آن بیچاره حاجی  
 حیران بهمانند و انفسوس نمود و گفت سبحان الله من مال خود را بدست خود بدزدان و آدم و  
 ندانستم که سوار و زندان همین است لیکن جزایه اهل الله برحق است آن هم پیش من  
 بن اوس آمده ملامت کرد که چگونه باز پرین مکار خدا را فریب میدی و قرآن میخوانی و خود را  
 از نیکو کاران می نمایی و قطاع الطریق میکنی ازین چنین قرآن خواندن هیچ سود ندارد و بحکم الله  
 تعالی اجل جلالت گفته حاجی عاص بن اوس را اثر کرد و تاثیر پیدا شد و جمله متاع حواله  
 قافله کرد و هائیب گشت شهر بشهر میگردد و میگفت که ای مردمان من همان عاص بن  
 اوس میستم و از میگردد که سید سوار قطاع الطریق همراه داشتند در رهزنی میکردم الحال  
 بهدایت ایند تعالی از آن کار تائب شدم هر کس که مال و متاع او تاراج کرده ام و غارت  
 کنایه ام امروز من آدم از من بستانند چنین میگفت و شهر بشهر میگردد و میگفت که ای مالکان  
 و مالداران هر چه من ثابت شود الحال از من بگیرند و مال هر کس که تاراج کرده گرفته ام  
 الحال از من بگیرند پس هر شخص که آمده مال خود را ازو طلب میکرد و حواله او می نمود بعد از آن شهر  
 دیگر میرفت کافری در آنجا بود که مال او را عاص بن اوس تاراج کرده بود از استماع تائب شدن عاص  
 حیران میماند که آیا بصدق دل تائب شده یا نه گفت از صدق دل گفت آنچه مال و متاع من  
 برده الحال من و والایان ترا بقتل رسانم و متاع خودتو بخشم پس عاص بن اوس قبول کرد بعد کافر  
 ریزه های سفال را بقتل حمل سیاه جمع کرد و یک سبزه در دست ساخت و گفت از قتل تو گذشتم  
 و مال تو بخشیدم لیکن دست خور بدین توده سفال بمال اگر بصدق دلی است این همه توده  
 انبار از سرخ شود و اگر بصدق دل نباشد هم چنان ریزه سفال فواید ماند و من ترا  
 بقتل میرسانم چنان عاص بن اوس بصدق دل توبه کرده بود و دست را بر آن توده ریزه  
 سفال بمالید بحکم الله تعالی اجل جلالت همان زمان انبار از سرخ گردید آن  
 کافر را حدیث بنوی یاد آمد که از علماء شنیده بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 فرموده است که اگر از صدق دل توبه کند کسی آنکه اگر دست خود بر خاک بمالد بحکم الله تعالی



ز سر سبغ گرد و پس آن کافر چون چنین دید با اعتقاد تمام همان زمان بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم درود گفت و مسلمان شد و کلمه طیب بر زبان آورد لا اله الا الله محمد رسول الله پس سومن ترمی باید که بعد از دل انگیزان این شومی تا کی در مقبولان وستان باشی -

### در فضیلت سخاوت

بشنو که روزی حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها در خانه خودش نشسته بودند و طعام میخوردند ناگاه یکی زن همسایه آمد حضرت بی بی عایشه فرمود که از آن فلان بیا همراه ما طعام بخور او گفت یا بی بی من خوردن نمیتوانم که در دول من خوف پیدا شده بی بی گفت او میان کن گفت اشب خواب دیدم که گویا قیامت قائم شده و خلعت جمع آمد پس من بمقام رسیدم که در آنجا دوراه است که یکی بدست راست و دوم بدست چپ من برآه راست رفتم پدر را دیدم که در بهشت است قدح پر کرده بر دوش میبرد پرسیدم که یا ابا داود من کجاست گفت من خبر ندارم پس از آن جابر گشته طرف راه دست چپ رفته مادر خود را دیدم که بر دوش خنجر نشسته انعطاش میگوید من پرسیدم که ای مادر حال تو چگونه است آپ از پدر من طلب نکستی که در بهشت نشسته آب میبرد گفت فرزند پدر تو مرد سخی بود که او در بهشت نشسته از برکت سخاوت چنین رتبه یافته من در دنیا مسک و بخیل بودم چنانچه روزی یک سایل بر در من آمد پدر تو نشسته بود از جامه طلب نمود من خود بر خاستم و جامه کهنه که میخواستم در آن حال بسایل دادم که مبادا پدر تو جامه نو بسایل دهد لهذا از شومی و بخیلی بر دوش نشسته ام و آب بر آن خورون بدست می آید و پریشان دول سوخته میباشم بشنو ای سومن که در به سخاوت چنان است و چنین فضیلت دارد که شنیدی و شایسته شامت بخیل و بخیل انجمن است که معلوم کردی پس آینه زنده زنده بخیل کن سخاوت پیشگیر

### در فضیلت ذکر حل حلاله

بشنو چنین آورده اند که پیغمبر با شاه با هم دوستی داشت و خدمت یک ساله میگردید چون با شاه بر خور از تخت نشاند و مدتی گذشت فقیر زاده بموئید علوت قدیم خواست که پیش با شاه نزد باید رفت و ملاقات باید کرد پس روان شد و بجای شاه رفت و نزد شاه بارگاه با شاه همراه رفت و ملاقات حاصل کرد و با شاه زاده بسیار از بسیار تقطیم او بجا آورد و برابر خود بر تخت نشاند و گفت ای سومن چنین یک ساله میگردید و بعد از آن که بر عهد با شاه است ای



رسیدم تو که از من بعلوم بسیار بودی و زیاده تر میخواندی همچنان در مسکننت ماندی فقیر زاده  
 گفتم ای پادشاه هزاره من از بسیاری علم میراث پذیران یافته‌ام و تو میراث فزون  
 و نامان یافتی اگر چه من از تو دور و نیا کثیرا مادر آخرت از تو بهتر بلکه در دنیا از تو هم  
 بهتر پادشاه هزاره گفتم چگونه گفت من غم نماند و تو غم جپایان واری شهرزاده قبول  
 کرد و گفت که حقیقت آخرت چگونه از نیک و بد معلوم کرده شود فقیر زاده گفت بموجب  
 حدیث شریف رسول کریم صلی الله علیه و سلم موت الفقیر راحته و موت الاغنیاء حزین  
 پادشاه هزاره گفت مادر تو هر دو واحد کنیم که هر که از میان اولاد بمیرد دیگر برقرار رفته حقیقت را  
 معلوم کند در میان بگه گیر بمن اقرار مصمم گشت و پیمان شد چون چند روز شد فقیر زاده بمقتضای  
 الهی فوت شد خبر پادشاه هزاره رسید که فلان درویش از دار الفنا بدر بقرار حلت ساخت شاهزاده  
 بموجب اقرار تمام شکر چشم بر سر قرار داشت و شکر و زیر را گذاشته خود تنها رفت و بر سر قرار  
 استاده شده و نعل نماز گذاشته ثواب آن بار و اح یار خود فاتحه خواند بعد از آن آواز کرد که ای  
 یار من و عده بمن گرو می بموجب آن الحال بر قبر تو آمدم که الواف احوال خود را بمن بازگو چون -  
 درویش صاحب مرتبه بود همان زمان بحکم الله تعالی قبر آن بشکافت شهرزاده در آن قبر  
 رفت چه بیند که آن فقیر زاده در باغ نعمتها و حلای نگارنگ جلوه با توران بریان مقلان و قصون  
 نشسته و دیگر توران در خدمت استاده اند چون پادشاه هزاره چنین مرتبه و درجات دید خوش شد  
 گفت ای یار رتبه تو همچنان که گفته بودی دیدم اکنون مرا بیرون رسان که شکر من استاده است حال  
 فقیر پادشاه هزاره را از قبر بردن کرد و شهرزاده بیرون آمد چه بیند که هیچ کس از شکریان در آنجا نیست  
 شاهزاده چیران شده بر پایشان فروماند و جانب شهره روان شد چون در شهر داخل گوید  
 نظر کرد که در مسجد یک عالم نشسته است قرآن میخواند پادشاه هزاره بنام خدا سوال  
 کرد سئو و نیار بضریب سکه نام خود همراه داشت حواله کرد که من گرسنه‌ام از بازار  
 طعام آورده بده چون بقسمال آن دینار در دست خود گرفت آن سکه را بشناخت و  
 گفت که ای عزیز مدت است که این پادشاه این خزانة طلب میکند تو این  
 دینار را از آوردی مگر دزدی کرده آن عالم گفت که من دزدیده‌ام بلین مرا یک  
 شخص داده است که بنام خدا می‌تغای مرا طعام آورده بده آن کس موجود  
 است خدا می‌تغای مرا طعام آورده و هم آن کس موجود است این خبر پادشاه



وقت رسید که تلخه ازین سکه دنیا پیدا کرده است الحقیقه آن باد شده زاده گرفته  
 پیش بادشاه وقت بروند بادشاه وقت او را فرمود که این خزانده پیدا کن و الا نه  
 ترا گردان میزنم پس آن شهزاده گفت که این سکه بنام من است شاه  
 گفت سخن تو دروغ است هشت صد سال گذشته که آن بادشاهزاده فوت شده  
 و در قبر رفته است و هیچ خبر او نیست از زندگی و مردگی او شهزاده گفت که من در قبر رفته  
 بودم الحال باین آدم بادشاه گفت کسی گواه تو هست شهزاده گفت که شما همگونی خدایی  
 صد سال گذشته الحال من از کجا گواهان پیدا کنم بکن گواه من خداست یا پاره کاغذ که برو  
 تصویرات بادشاهان نوشته اند پس آن بادشاه این قبول کرد و تصویرات تمام شاهان  
 رانزد خود طلبیده هر یک مقابل شهزاده کردند تا گاه تصویر بعینه شهزاده برآمد پس  
 بادشاه برخواست و تعظیم شهزاده بجا آورد و در بغل گرفت و عذر خواست و گفت از من  
 خطاشه معاف سارید باز آن بادشاه و شهزاده هر دو با حق تعالی چنان مشغول شدند  
 که در اندک مدت یکی از واصلان جناب حق شدند پس اے مومن بدانکه کجرحل جلاله کفایت  
 نفع دارد که چون بنده بمیرد تا روز قیامت چنین چنین سالها چنان گذشته تصویر نماید  
 که گویا یک لحظه پنداشت پس حیف مدحیف بکن بنده که نام آن الله تعالی بشنود  
 و لفظ جل جلاله زبان نمی راند لازم است ایمون که بجز و استماع الله تعالی بدستی راستی  
 بگوئے دیگر حدیث شریف رسول کریم بشنود قال البنی صلی الله علیه وسلم من  
 سمع اسمی و یقول صلی الله علیه وسلم غفر الله توبه من کل کبیر یعنی آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم فرمود که کسی بشنود اسم من در هر وقت در هر مریضی فرستد پس می بخشد الله تعالی  
 عوض او گناه معصیه و کبیره او دیگر بشنود عبیده نام زنی بود با یک شخص دوستی داشت اتفاقاً  
 در میان حرم خانه کعبه گناه صادر شد عایشا را وارد دیدند و از زناکاری گرفتند و سنگسار کرده  
 دفن کردند یک روز او را یکمرتبه در خواب دید که آن زن عبیده در بهشت همراه خاتون حضرت علی  
 فاطمه الزهرا طعمام میخورد آن مردان دیدن این خواب عیسان بماند و گفت تو همان عبیده هستی  
 گفت آری منم که چنان فعل بد در حرم خانه کعبه کرده بودم پس این چنین درجه و مرتبه از کجا  
 یافتی آن زن جواب داد که الله تعالی بعقل و کرم خود مرا بخشنده و از زبیه اگر چه پرازنه بان بودم  
 لیکن هر جا که اسم الله تعالی و پیغمبر شنیدم همانوقت جل جلاله بخواندم و در دو مرتبه مصطفی صلی الله



علیه السلام میفرستادم آن جل جلاله از من قبول کرد و مراد مستی حبیب خود عطا فرموده باین منبر  
نمانید:

### تفاسست

که رزق حق سبحانه تعالی جبرائیل را گفت و حکم کرد که در بهشت بر دو یک سیب را به حبیب  
من بیار جبرائیل بموجب حکم پروردگار سیب از بهشت آورد پیش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاد  
بعد از آن رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم عرض نمود که یا الله العالمین من بدون یاران خود نمیخورم باز  
حکم شد جبرائیل را که چهار سیب دیگر بر آید چار بار از روضه جنت بیار پس جبرائیل چهار سیب  
دیگر آورد باز رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم در دل خود تصور کردند که یارب العالمین انصاف باشد  
که بغیر امت خود نعمت بهشت تنها بخورم لذا از جناب الهی در رسید که حبیب الحلال چهار سیب نمیخوری  
عرض کردند که یارب العالمین چرا امت خود نمیخورم پس حکم در رسید که سیب را عرق کشیده  
در شیشه نوزنگاه و از دستار و زیارت بکار است خواهد آمد همانوقت سرور عالم عرق کشیده  
در شیشه نوزنگاه کردند بحکم الله تعالی یک فرشته را حکم شود تا وقت نزع عوگلو بهر سو من  
بچکانند تا سختی نزع آسان گردد چون حضرت مشاهد تقی علی کرم الله وجهه شنید پیش رسول کریم  
صلی الله علیه و آله و سلم آمد سوال کردند که یا رسول الله که آن قطره عرق سیب شما که در شیشه نور  
نگهداشته حواله فرشته کرده آید وقت سختی بچه خواهد آمد فرموده که یا علی وقت تلخی جان کنان بکار خواهد آورد  
آنوقت چنان تشنگی در پیش آید که اگر تمام جن فانس آب دریا را جمع کند و در دهان اندازد هرگز تشنگی رفع  
نمیکرد و آنوقت الله تعالی آن فرشته را حکم کند که قطره از عرق آن سیب بهشتی که تفویض تو نموده  
است مادم من آن بنده بنده از دایرکت آن تلخی جان کنان بجانسان کرد و سلامتی ایمان حاصل شود  
حق تعالی و برکت رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم اثر میوه بهشتی عطا کند باز همونوقت علی کرم الله وجهه  
از پیر المونین ابابکر صدیق سوال کردند یا صدیق اکبر عرق سیب نور شما در کدام وقت به امت محمد رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم بکار خواهد آمد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه گفت که یا حضرت در آنوقت که عذاب قبر  
در پیش خواهد آمد آنوقت بر بنده چنان سختست که چهار گوشه زمین بر دشتاب کنند و قبر چنان  
می شکند استخوان پهلوان یکطرف دیگر طرف میرود و آنوقت الله تعالی جل جلاله آن فرشته را  
حکم کند که آن سیب بهشتی از صدیق اکبر بردارد و بر آید آن میوه بنده از چنانچه فرشته بموجب حکم الهی  
بر آید آن میوه نظر رحمت کند چنانچه عذاب آن میوه الله در کند از برکت آن قطره بافتاد و گزق  
فراق گردد و بنده از زمین وسیع شود همون وقت حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت عمر رضی



سوال کردند که یا عمر عرق سبب نوری شما در کدام وقت بکار آمدت محمد مصطفی علیه السلام  
و سلم خواهد آمد حضرت عمر گفت یا علی پیغمبر فرموده است که منکر نیک را به سوال نزنند و نوبت  
آمد و آنوقت چنان سخت است که زبان بنده از بیست بند نشود و آن فرشتگان بپسند من در باد  
من نبیك و ما دینك آن وقت زبان بنده بند کند و گنگ شود که با آنها سخن گفتن نتواند  
و آنوقت الله تعالی جل جلاله حکم کند که قطره نور عرق آن سید بیهوشی عمر خطاب رضی الله عنه  
آورده و در بین آن بنده اندازد و از برکت آن بحکم الله تعالی زبان بنده گویا و سوال منکر نیک  
آسان شود باز حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت عثمان رضی الله عنه سوال کردند که عرق سبب  
نوری ایشان در کدام وقت بکار آمدت حضرت محمد مصطفی علیه السلام خواهد بود حضرت عثمان  
فرمود که یا علی وقت گذشتن از بیضا که آن پنجاه هزار منزل راه راست سیاه از شب تاریک  
دارم و باریک آنوقت فرشته را حکم الله تعالی جل جلاله خواهد رسید که یک قطره از سید عثمان  
با آن مرده به که از برکت آن سید از منزل بیضا مثل برق بگذرد بعد از آن حضرت صدیق  
اکبر از حضرت علی کرم الله وجهه پرسیدند که نور عرق شما در کدام وقت بکار آمدت محمد مصطفی  
علیه السلام خواهد آمد فرمودند و روز که آفتاب آسمان چهارم زمین بپایزد و بعد از آن  
باش و هفت چشم و کشاوه گردانند و زمین مثل آسن بافته شود و انبیاء و اولیاء و تمام عالم نفسی  
از مهول قیامت خواهند گفت و آنوقت حکم الله تعالی جل جلاله آن فرشته را خواهد شد که قطره سبب  
بهشت نور حضرت شاه مردان علی کرم الله وجهه بر زمین اندازد که از برکت او تمام زمین مثل  
برف شود پس این لازم و الیق آنست که شب روزی درین پیغمبر علیه السلام و حق  
حضرت چار بار محکم باشی مسلمان ایمان بی تعصب باشی و عاقبت بهشت جاوید مرتبه باشد و شود

### باب پنجم در محنت و مشقت و قناعت حضرت محمد مصطفی علیه السلام

نقاست که وقتی آنحضرت صلعم بیست و پنج روز فاقه کشید و درین روز هیچ طعام نرسید که بخورد و در  
خاطر مبارک سید که در روز در خانه بی بی فاطمه الزهرا بایستاد شاید که حضرت علی گوشت شکار آورده  
باشند چنانچه بر دروازه خاتون جنت آمده است و شدند و سحر نوبت آواز کردند خاتون آواز  
حضرت محمد صلعم نشیند آخر الامر بهوش شده افتادند بعد از ساعتی خاتون جنت در دل خود تصور کرد که  
سید دروازه آمد و پیغمبر گفتم چون فاطمه الزهرا رضی الله عنها دروازه آمد چه بیند که فقیر بهوش سرگون  
افتاده است خواست که باز گردد و حکم از درگاه رسالت و رسید که ای بی بی رضی الله عنها خبر این بیکم که فقیر نیست



بلکه پرست چون این خبر خاتون جنت بشنید معلوم کرد پس بعد از ارمی صد هزار جان فدائے نام  
 مبارک کرد و بر سر آمد و گفت که یا بابائی من چه موجب است که چنین بهوش شده و اینجا -  
 افتادی رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمودند که یا فاطمه زهرا از سبب گرسنگی بسیار طاقت  
 شده ام خاتون جنت گفت یا رسول الله صلعم بر من طاعت خواهی کرد و بر من طاعت نکنی که امروز  
 مرا شفا دهد گذشته و در چشم من بصارت نیست که من شمار ایشان بعد حضرت صلی الله علیه  
 و سلم خواست که گردند هنگام بر آمدن از یاد رچی خانه و ده دیدند در خاطر مبارک گذشت که دو  
 بغیر از پنجاهن طعام نمیشود شاید که حضرت بی بی از من پوشیده کردند باز رفتند تنفس کنم چنان  
 آن مرور صلی الله علیه و سلم باز آمد پرسیدند و دیدند که دیگر بروید ان نهاده آتش زیر  
 آن سوزان است پیش رفته سر پوش واکرده ملاطفت کردند چه دیدند که سنگ نرینه چند روگ افتاده  
 اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که بی بی سنگ نرینه و دیگر چرا انداخته گفت یا بابا امروز  
 چند روز است که امام حسن و حسین رضی الله عنهما از فاقه تنگ آمده اند و بجان رسیدند و طعام -  
 طلب میکنند و برائے نسلی و دلاری آنها چند نرینه سنگ روگ انداخته ام بار ازین خاطر جمع شود  
 چه که از ناامیدی طعام جان بهلاکت ندهند چون رسول کریم صلی الله علیه و سلم از زبان  
 بی بی صاحبہ چنین کیفیت شنیدند گریان بجانب صحرا دانشند برائے محنت و مشقت چند کرده  
 رفتند از دور و دید که یک شبان گوسفندان میخیزند چون رسول کریم صلی الله علیه و سلم  
 نزدیک رسیدند و پرسید که از کجای آئی پیغمبر گفت که از مدینه ام و برآمد و درمی در اینجا آمد شبان  
 گفت پیغمبر آخر الزمان را میدانی یا نه فرمود تو او را برائے چه پرسیدی گفت که برائے خاطر ایشان  
 و بنام خدا تعالی چند گوسفندان بطریق نیاز تله داشتند که اگر تو مرا بآن سالی ترا هم چیز بدیم  
 رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمود که اختیار داری او را نیاز برسان یا نه برسان امام را بانشان بداد  
 من آنجا فتنه مشقت کنم پس شبان گفت اگر خواهش مشقت داری پیشتر رد که قید تمام بوشاه  
 حشمت و شکر بسید و اردو هزاران هزار اسپان و شتران و میشان و گوسفندان و غیره هم او را و  
 آنجا رد که چهل و جمع شده و لوازم چاه میکشند و تمامی موشی آب میدهند و در خرابه  
 بهر یک میدهند اگر تو را آنجا برسی شاید تو نیز در آن داخل شوی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در آنجا رفتند که بواسطه چهل و جمع شده و لوازم چاه میکشند و اسپان و شتران و غیره را آب میبخشند  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت که ای باران مرا هم داخل دین محنت فرموری



گفته گفتند که حکم از قیصر بادشاه بخوابد پس کسانیکه پیش پادشاه برآیدین رفتند خبر کردند که  
 شخصی نیک و دینیک خوابیده است و میخوابد که محنت و کوشی کند بادشاه بشنیدن  
 اوصاف آنحضرت خود بیرون آمد و دید که مردی بسیار پندیده انعال و خوش خلق و احسن است  
 گفت ای فلان تو از کجا آمدی آنحضرت فرمود که از مدینه منوره آمده ام بر آن محنت مزدوری  
 بادشاه گفت تو چه محنت مزدوری میکنی من چند رس اسپان فتران بر آن نیاز خدا و رسول  
 تیار کرده ام که تو همراه خود بر شتر نیزه کنی خواهی داد بطریق مزد که تمام عمر از مشقت کردن  
 برهی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که من قاصد نیستم که این نیاز با انجام برم اختیار داری  
 بفرس یا نه لیکن ما طلب محنت کنیم اگر عیور و نامقرر کنی داد داری بفرما تا محنت کنیم بادشاه گفت من بوجه دادن  
 مزد دلت میبخشم و ده خواهر و پسر هم که تو نیزه کنی شتر نیزه داد و فرمودیم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اگر من تنها دو شتر و پسر و خواهر  
 و بی گفتم بمانده پیغمبر صلی الله علیه و سلم قبول کردند بعد پادشاه اندرین رفته بر آن رسول کریم صلی الله علیه و سلم  
 علیه سلم طعام فرستاد چون احوال گر سنگی سخت داشتند که آن طعام را بخورند هنوز یک لقمه  
 نخورده بودند که وحی از درگاه رب الغرّت در رسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 خداست تعالی ترا سلام فرستاده و بعد از سلام تحفه در و فرستاده است که عجیب است که امام حسن و حسین  
 از گر سنگی قریب به هلاکت رسیدند شما اینی طعام لذیذ خوردن میخواهید رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 زبان لقمه از دهن بیرون کشیدند و گفتند الحمد لله که من هنوز طعام نخورده بودم باز حضرت محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم بکار و کوشی مشغول شدند هنوز بر آن نصف هواشی آب  
 نیکشیده بود که حکم شد وحی جبرائیل علیه السلام را که دوست من بسیار از بسیار  
 محنت میکشید من و دو برادر و در چاه انداز جبرائیل علیه السلام همچنان کرد و خبر پادشاه رسید  
 که رس و دو از دست مزدور جدا شد شکسته شد و در چاه افتاده قیصر و غضب شد و بیرون آمده  
 سخنان نامعقول گفت بلکه بعضی از کتب معتبره نوشته اند که بر روی مبارک آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم طمانچه زد و گفت چه اولاد و چاه انداختی آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بیتاب بر زمین افتادند و بهوش شدند مگر مکر خداست تعالی اجل جلالت بر زبان میزنند و میگفتند  
 که اگر رضای تو درین است بسیار نیک است آخر الامر پادشاه قیصر آنسر و صلی الله علیه و سلم  
 را رخصت فرمود که جائی دیگر برود و مشقت کن آنحضرت صلی الله علیه و سلم جائی دیگر آمدند آنجا  
 یک عیشی بر سر کرسی زرشسته بود چند کس مزدوران بکار گل داشتند حضرت رسول کریم



صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ ای یاران مرا رغبت فروری است گفتند بیا تو ہم فروری  
 کن آن حضرت گفتند کہ بشرطے فروری میکنم کہ از سہ چیز مانع شوی گفتند آن سہ چیز کدام است  
 فرمودند اہل آنکہ بوقت نماز مرا رغبت میسر شود کہ تا نماز ادا کنم دوم آنکہ اگر سائیل حاضر آمدہ نزد من سوال  
 کند مرا بہت شود کہ بجای آمدن نش کار بید شوم سوم آنکہ ہر جا کہ خواہم خواب کنم با اختیار خود حبشی ہر  
 سہ چیز قبول کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فروری کردن گرفتند چون وقت شام شد فروری  
 خود گرفتند و گوشہ نشین شد بعبادت حق تعالی بل جلالہ مشغول شدند لیکن از سختی گریزی  
 خود و صہال خود آہ آمیکروند حبشی از سبب نیک خوی و غریبی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 فکرے نمود آیا مشب کجای ماند و کدام ما خواب میکند لہذا وقت شب تلائش آنحضرت صلی  
 اللہ علیہ وسلم بیک درختی دید کہ گوشہ نشین شد بیا دہی مشغول اندہم و وقت حبشی پیش آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ غمہ خواست خدمت بجای آوردہ گفت اقلان من بسیار خطا کردہ ام کہ ہر چو  
 نیکبت را بکار گل ما شتم درین اثنا وحی در خدمت حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم در رسید گفت یا  
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ تر اسلام و در دو فرستادہ میفرماید کہ الحال خود را پیش حبشی راستی اظہار  
 کن و احوال خود بگو کہ حبشی از دو بر قایمان خواہد آورد و سر در عالم صلی اللہ علیہ وسلم حقیقت دین  
 و احوال خود گمانگان اظہار ساخت کہ آن سچ و شنیدن ایمان آورد و گفت لا الہ الا اللہ محمد  
 رسول اللہ و دین اسلام آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر خواستہ ادرار بغل کشید و تعظیم کرد و دم  
 او بلال نہاد پس بلال تمام مال و متاع و اسباب خویش بنام اللہ تعالیٰ تصرف کرد و دید کہ  
 بانی ماندہ بر شتران بار کردہ ہلہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مینہ منورہ رسید بعد از پندی  
 قیصر بادشاہ را معلوم شد کہ پیغمبر آخر الزمان کہ نام او محمد بود و علیہ الصلوٰۃ والسلام بہ شہادت  
 مدینہ منورہ آمدہ نزد من نوکر شدہ بود آخرتیش بیان شد و گفت یا الہی از من خطا غدہ حال من چہ  
 خواب شد کہ این قدیابی کردم و بشکر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دارین حاصل  
 نہ کردم و از شہادت بد بختی خود طمانچہ برسئ مبارک آن حضرت علیہ السلام ندم  
 اکنون لازم آن است کہ دست خود را بدست خود بریدہ و بر طبق نبوہ ہرم و خطائے  
 خود را ز آنحضرت معاف کنانم پس بمچنان باز کار دست خود بریدہ بجانب حضرت محمد  
 مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بطرف مدینہ منورہ روان شد چون قریب مدینہ منورہ  
 رسید وحی علیہ السلام از جناب خدا تعالیٰ در خدمت حضرت رسول کریم



صلی اللہ علیہ وسلم رسید و گفت کہ یا رسول اللہ درود اللہ تعالیٰ بر شما میرساند و بعد  
 سلام تحفه درود فرستاده می فرماید کہ قیصر بادشاہ روم در خدمت شما دست خود بریدہ  
 می آید تقصیر او بہ بخشی و او بر تو ایسان خواهد آورد چون بادشاہ نزدیک رسید و سلام  
 تسلیمات بجا آورد و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تواضع او کردند با شاہ دست  
 بریدہ خود پیش نهاد و گفت یا پیغمبر صلوٰۃ اللہ علیک ہمون بخت بد دست من است  
 کہ بی ادبی کردہ بود و دیری و جبارت بر ذات مبارک کردہ بود آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم تقصیر او را معاف کردند و در حق او دعائے خیر کردند کہ یا آلہی این بندت  
 دور اسلام دامت و اخیل شد بفضل و کرم خویش آنرا بر باد است قایم کن و محکمی ده  
 دگناه او را بہ بخشش حق تعالیٰ دعائے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبول فرمود و بادشاہ  
 روم از صدق جان و دل گفت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و دست او نیز  
 درست شد پس حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ چنین محنت و مشقت کہ کردہ اند و طلال خود  
 اند و طلب حلال کردہ ای عاصی شر مہر و گنگار تو شرم نداری کہ بیک فاقہ کمر بر حرام  
 خوردن می بندی و از خدائی خود نمی ترسی ز نہار ز نہار تو بہ کن و از حرام خوردن بہ پرہیز  
 و طلب قوت حلال کن کہ ذکر آلہی را لذت یابی آلہی جملہ مسلمان را از خوردن حرام برکنار  
 و از بجزست البنتی والا محبا و آمین یا رب العالمین دیگر بیان آنکہ موجب چہرہ بود کہ پیغمبر علیہ السلام  
 از کمرہ طرف مدینہ منورہ ہجرت فرمودہ اند سبب ہجرت این بود کہ روزی سائیل  
 و خدمت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم آمد کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من گرسنام اگر  
 توفیق داری پیغمبر بنام اللہ تعالیٰ جل جلالہ بہ ہفت روز گذشتہ است کہ فاقہ  
 کشیدہ ام رسول کریم فرمود کہ یک ساعت قرار کن چہرے از خانہ خود گرفتہ برے تومی آرام چون  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ خود تشریف آوردند و از حرام شریف پر سیدند کہ نزد  
 چہرے موجود است یا نہ در آنوقت بعضی گویند کہ نہ حرام بودند و بعضی گویند بہت و یک حرام  
 بودند و در کتب معتبرہ اسماء انہا بدین تفصیل نوشتہ شد یحییٰ بن ابی اللہ عنہا بنت یحییٰ بن  
 عبیدہ و دوم سوادہ رضی اللہ عنہا بنت زید بن قیس ابن لوی سیوم عایشہ مدیقہ رضی اللہ عنہا  
 بنت ابی المونیہ صلیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ چہارم حفصہ رضی اللہ عنہا بنت اسیر المونیہ عمر خطاب رضی  
 اللہ عنہ پنجم ام سلمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت آمنہ بنت نفیر ششم میسرہ رضی اللہ عنہا بنت



ابی سفیان بن عقیل جو یہ رضی اللہ عنہا نبی عارث بن ہشتم رضی اللہ عنہا نبی عی بن اخطب  
 ہشتم زینب رضی اللہ عنہا نبی خزیمہ کہ اور ام الساکین نیز خوانند و ہشتم بیمنہ رضی اللہ عنہا -  
 بن عارث ابن ہلالہ یازدہم زینب رضی اللہ عنہا نبی مجش و سرجانہ رضی اللہ عنہا نبی  
 دوازدهم اسماء بنت نعمان پس در آن روز در خانہ مجسمہ حضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم سوائے آب جو پیر دیگر موجود نبود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و السلام غالی آمدہ فقیر را جواب دادند  
 فقیر بسیار پیشان حال شدہ گفت اے حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم اگر چہ پرے در خانہ موجود نہ داشتی  
 چہ مرا زود جواب ندادی کہ از فاقہ ہلاک شدہ ام در حال دمی ازو گماہ رب العزت و رسیدہ گفت  
 کہ یا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فعلمے تعالی فرمودہ است کہ سائل را زود کردی غالی  
 جواب دادی بپا داشتی آن ترا بہشت سال از کہ جلا وطن خواہم ساخت پس اکوین معلوم کن کہ  
 در آنوقت میان مکہ و مدینہ دوازده سال راہ بود و رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم بسیار خستہ شد و  
 می گریستند کہ یا بار خدا یا عیال و اطفال من بغیر از سواری این قدر مسافت را چگونہ طہا ہند  
 کرد پس در آنوقت فرشتگان را حکم شد طہا بہ زمین باشند بنا بر آن رفتن آنحضرت صلی  
 اللہ علیہ ازو واردہ سال و دوازده منزل شد پس ایمن باید دانست کہ بسبب شستن خاثر  
 یک سالے بین حالت صعب بر سر فقیر صلی اللہ علیہ وسلم آمد این چنین حکم شد کہ  
 عاصی گنہگار شرم ندادی کہ وقت خوردن طعام سائیل را بنام خدا - تعالی چہ چیز غیبی  
 باید کہ حسب توفیق و سعت خود سعی کنی و سائیل از نو و مہرزم بگفتی او صاب و فیوی و  
 عقوبت عقبی گرفتار نشوی +

### در فضیلت حضرت ابابکر صدیق رضوان اللہ تعالیٰ عنہ

بدانکہ روزی حضرت جبرائیل علیہ السلام بخدایت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ بود کہ صدیق اکبر  
 آمدند حضرت جبرائیل علیہ السلام برائے تعلیم بر جاستہ بعدہ ہر شبہ یاران و گیر رضوان اللہ تعالیٰ علیہم  
 بخدایت حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاضر آمدند حضرت جبرائیل علیہ السلام کسی را تعظیم نکردند  
 رسول خدا علیہ السلام ازو می جبرائیل علیہ السلام پرسید کہ چہ عجیب است کہ تعظیم حضرت ابابکر صدیق رضی  
 اللہ عنہ بجا آوری و تعظیم ہر شبہ یاران دیگر رضی اللہ عنہم بجا نہ آوری گفت یا رسول اللہ خدا ہم  
 صدیق اکبر رضی اللہ عنہ او ستاد من است و حق او شاد و زادہ باشد حضرت رسالت پناہ صلعم  
 پرسید کہ چہ آئینہ شاد و ست گفت اے حبیب خدا صلعم روزی کہ اللہ تعالیٰ خواست کہ حضرت



آدم علیه الصلوٰۃ والسلام اخلیقه همه روی زمین کند جمله فرشتگان بنگاه بنگاه عزت کردند  
 قالوا لئلا یجعل فیها من یضدینها ونحن ننبیح بجملةک ولقد سلاک یعنی ای خدا یا  
 پیدا میکنی در زمین کسی را که فساد و فحش بکند و مایان بندگان تو هستیم که از فساد و غیبت و شرک  
 منزه و میرایم در آنوقت یا رسول الله من نیز خواستم که چیزی در حق آدم علیه السلام بگویم روح حضرت  
 صدیق اکبر در آنجا حاضر بود فی الحال دست خود را بر زبان من نهاد و گفت تو هرگز چیزی در حق  
 آدم علیه السلام نگویی از مانع شدن آن روح مبارک چیزی نگفتم ازین سبب نزدیک حق تعالی  
 محقر بشدم و نزد پیغام بران پیام از جناب الهی میرسانم از آنروز حضرت ابابکر صدیق اوتاد دست  
 پس امومن هرگاه روح صدیق اکبر بچین بزرگی دارد پس هزار لعنت بر جان رافضی باد که در حق  
 ایشان گله کند و دیگر فضیلت حضرت ابابکر صدیق رضوان حضرت ابابکر صدیق رضوان حضرت محمد  
 مصطفی صلی الله علیه وسلم در غار برسد نظر کرد که یک جله جانور سے از سوراخ خزیده است  
 امیر المومنین رضی الله تعالی عنه حیران ماند حضرت محمد علیه الصلوٰۃ و السلام پرسیدند که یا صدیق اکبر چرا  
 میگویی گفت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم جانور سے در سوراخ خزیده است و زمین بودند  
 که وحی جبرائیل علیه السلام بخدمت پیغمبر صلعم آمد و گفت ای دوست خدا تعالی ترا سلام و  
 درود فرستاده میفرماید که امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه را گو که باین جانور کلام کند امیر المومنین  
 پرسید که ای جانور چه مطلب داری جواب داد که یا امیر المومنین ستم هزار سال است که برائے دیدن  
 روی تو در اینجا سکونت دارم که زیارت کنم الحال بهم مطلب زیارت دارم خدا تعالی میگرداند  
 ای مومن هرگاه جانوران بود و وحشی چنان دوستی صدیق اکبر رضی الله عنه دارند صد هزار لعنت بر جان رافضی  
 که در باب ایشان گله کند +

### فضیلت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه

روزی یک شبان از بیابان و مدینه بشهر آمد و فریاد برآورد و گفت آه یا عمر رضی الله عنه از خنبدین  
 این اواز تمام مردم مدینه جمع شدند و گفتند ای جوان دیوانه که این سخن میگوی و گریه میکنی گفت ای  
 یا ان امروز حضرت عمر فوت شده اند مردم گفتند ای ناظران ما که در شهر میمانیم خبر نداریم و نشنیده ایم  
 توار محرا آمده چگونه معلوم کردی او گفت شهادت دید و اطلاع بگیرد که آیا من راست میگویم یا دروغ اگر راست  
 باشد بهتر و الا سزاوار عقوبتم فی الحال چند کسان بخانه حضرت امیر مومنین عمر رضی الله عنه رفتند و باقی  
 خبر یافتند که فی الواقع حضرت امیر فوت شده و از دار الفنا بدرالبقا پیوست و رحلت نمود همه کس مبران



بماندند از شبان پرسیدند که ای سغریه تو چگونه معلوم کردی راست بگو گفت ای یاران در خلافت  
 و پادشاهی حضرت عمر خطاب رضی الله عنه گاه در کوفستان گرگ نه افتاده بود و امروز  
 است که چند کوفستان از رمله دریده خورده اند ازین سبب معلوم کردند که امروز پادشاه  
 مدینه حضرت عمر رفت فوت شده باشد پس ای مومن بیایند و آگاه باشید که هرگاه پادشاهی  
 ایشان گرگان در رمله کوفستان نمی افتند پس چه قدر درجات ایشان نزول حق تعالی خواهد  
 بود صد هزار بعثت بر جان رافضی ملعون که در باب ایشان گفته اند یا تهمت زنا بر تن تنان  
 ایشان یعنی ابو شمر و عبد الله امیر منصوب گردانند و بگردن پیغمبر علیه السلام در راه میرفتند که جانور  
 از جانوران هوا که گاه بر زمین نیاید بودند بر زمین افتادند و آن جانوران بقدرت آن قادر مطلق  
 در هوا می پیچیدند که در حال چوڑه بر سگایده بودند وقت همراه مادر طیران میکردند پس آنحضرت  
 علیه السلام پس برخواستند و در گوش آن جانور چیز خواندند در حال پریده بهوارفتند صاحب  
 رضوان الله تعالی علیه جمیع پرستندگان یا رسول الله صلعم چه حکمت بود درین کرد  
 گوش جانور را سخن فرموده که فی الحال در هوا پرید و رفت پیغمبر علیه السلام فرمود که  
 این جانور همیشه این دعای خواند اللهم اغفر له ابی بکر و عمر و بکرت آن در هوا طیران میکرد  
 پس آن دعا نذر می نمودن شده بود که وقت پریدن بهیچاد پس و تکیه که در گوش او این دعا خوانده ام  
 از بکرت آن طیران نمود پس ای مومن هرگاه که جانور این دعای زیادت داشت اسماء کبار می بود  
 کرام رضوان الله تعالی علیه جمیع قوت پرستندگان باید که تو نیز از محبت ایشان خائف باشی.

### در فضیلت حضرت عثمان رضی الله عنه

چون حضرت علی کریم الله وجهه خواسته که کار خیر خود کند پیغمبر علیه السلام فرمود که یا علی فکر مکنانی اصحاب نیز باید  
 کرد آمده اند که این روز در خانه حضرت علی کریم الله وجهه سوائے سید حنی آب دیگر می بود و در زره  
 خود را بدست فروختن در بازار آمدند حضرت عثمان بن عفان را بخت و آدم خود را در بازار فرستاد  
 که زره امیر المومنین علی کریم الله وجهه به قیمت که طلبند خریدم نزد من بیار آن شخص به پیغمبر  
 خیریه آورد همون ساعت حضرت عثمان رضی الله عنه زره را گرفت در خانه امیر المومنین  
 علی کریم الله وجهه انداخت چون حضرت عثمان رضی الله عنه بخانه درآمد دیدند که زره در خانه افتاده  
 است حیران ماندند و انوسون خوردند که ای بار خدا یا قیمت زره را تصرف شدم  
 و زره در خانه من است نزد پیغمبر علیه السلام ظاهر سافت حضرت رسول کریم



صلی الله علیه وسلم بدگاه خدا تعالی مناجات کردند مستظهر این حال شدند و حی علی السلام  
بحکم رب العزت جل جلاله در خدمت رسول کریم صلوٰۃ الله علیه و آله و گفت که یا رسول الله علیه الصلوٰۃ  
والسلام امیر المومنین علی کرم الله وجهه را بگو که غم نخورد که زره تو حضرت عثمان رضی الله عنه خرید بود اکنون  
خود و خانه تو از دست قیمتیش را بتو بخشید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت عثمان رضوان الله علیه را طلب  
کرد و گفت که عثمان رضی الله تعالی عنه زره ملک است بگیر حضرت عثمان رضوان الله علیه  
گفت که ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر ساعت زره بعهده قیمت به علی رضی الله عنه بخش بودم  
پیغمبر صلی الله علیه و آله با خوشوقت شدند و دوباره حضرت عثمان رضی الله عنه دعا کردند که یا الهی عثمان  
را بحساب و بر پشت داخل کن پس امومین بدانکه شما محاب را حساب شود و امیر المومنین عثمان  
رضی الله عنه بحساب داخل بهشت خواهند شد صد هزار بعثت بر جان راضی که حق ایشان گدازد.

### در فضیلت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه

علمت که خشتی از حوض کوثر شکسته بود حکم رب العزت بفرشتگان در رسید که این خشت را درست  
کند هشتاد و یک سال فرشتگان که در دوزخ و در دست نشاند لایک عرض کردند که یا بار خدا یا ترا معلوم  
است که چه قدر محنت کرده ایم اما خشت درست نیشود بانه حکم آید که حضرت عثمان رضی الله  
عنه را بگوئیم که نظر ایشان انداز و پناهی حضرت عثمان رضی الله عنه نظر بر آن انداخت که بمحفل طاعت  
نظر مبارک خشت به دست شد پس معلوم کنید که چون رجب عظمیٰ حضرت عثمان رضی الله تعالی جل جلاله بنین  
بخشید که هشتاد و یک سال فرشتگان محنت کردند اما خشت بهرگز درست نشد و یک نظر مبارک حضرت عثمان رضی الله  
عنه تعالی بحکم الله تعالی درست کرد و صد هزار بعثت بر جان راضی بود که گدازد یا نبوی و دیگر زبان آورد.

### در فضیلت حضرت رضی علی کرم الله وجهه

آورده اند که در خلافت حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه دزدی را گرفته نزد آنحضرت آوردند  
آنحضرت فرمودند که دست او بپزند چنانچه دست بریده را میرفت و هر دم شکر نعمت  
میگفت که آهی غنیمت است که دست مرا بحکم مرتضیٰ علی کرم الله وجهه بریدند امیر  
کرم الله وجهه را خبر شد که دزد چنین شکر میکند در دل امیر شفقت پیدا شد و دست بریده  
را بلعاب مبارک درست کردند بحکم الله تعالی ای مومن از شکر چنین نتیجه است که دیدنی شنیدی  
و دیگر خبری بود در رضی الله عنه نام که از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و السلام بود که بگویند



بیاید دید که جانور سے از بسیاری ذکر و پویش شد بر زمین می افتد و بازی پرواز و ابوذر رضی الله عنه چون این چنین احوال آن جانور و دید بدگاه الهی مناجات کند یا باری تعالی این جانور را بمن گویا کن بحکم الله تعالی آن جانور به آنحضرت رضوان الله علیه تکلم کند بود رضی الله عنه از و پرسید که چه ذکر میکنی گفت شکر نعمت باری تعالی بجای آورم گفت کدام نعمت است گفت هرگاه نشسته بشوم میگویم رحمت ماد و مردستان علی کرم الله وجهه پس چون زبان میراب بشوم پس آمومن هرگاه که جانوران هوای از دوستی حضرت رضی علی کرم الله وجهه بجهان مست اند که از تشنگی میراب میشوند صد هزار نعمت بر جان خارجی کو گله حضرت شاه روان علی رضی الله عنه کند نعوذ بالله منها و یا اولاد امجاد ایشان معاذ الله منها بر زبان آوردند که جگر گوشه و مقربان نورالابصار سید المصطفی علیه الصلوة والسلام اند و در نجابت السلیمن مذکور است که آب غسل آنحضرت علیه الصلوة والسلام در شیشه نورنگه داشته اند و تفویض ملایک مرش مجانبه وقت مردن بنده فرشتهها یک قطره از آن مردن بنده مومن بچکانند و بنده از برکت آن سلامتی ایمان رود و تلخی جان کنونی نیز بر آسان گردد و لیکن چند کس بنده گان الله که در دنیا آنها را الله تعالی آنقطره نصیب نخواهد کرد از آن قطره محروم خواهند شد سبب است گناهان خود و عمل آنکه امانت رضایت کنند.

### در بیان آنکه در امانت خیانت و زرد

چنانچه در می حضرت امی کرم الله وجهه از بی بی فاطمه الزهرا رضی الله عنها پرسیدند که ای خاتون جنت از جمیع پیغمبران علیهم الصلوة والسلام که کدام پیغمبر دولت و نیوی داشت گفت مؤتمر سلیمان علیه الصلوة والسلام را دولت بسیار بود حضرت شاه فرمود که شنیده ام که چون مؤتمر سلیمان علیه الصلوة والسلام کار خیر و خیر خود کرد و اما در خود را گناه زده بین داده بود و ند که زیر و ستار خود میداشت مرقع بود آنکه حققت عدم مردار میداد آن هر یک که بهای غمزه جاد و خدای بود پس هرگاه که گناه مردار بد چین گران بهای دانه بود و دیگر چه چیز چه قدر و چه قسم متاع داده باشد این سخن مبارک حضرت خاتون جنت رضی الله عنها ناخن زد و در خاطر تشریف آمد که شاید حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در خاطر تشریف گمان بردند که و اما دم پیغمبر آخر الزمان رضوان الله علیه شد ام ما را چه چیز داده آخر الامر حضرت خاتون جنت رضی الله عنها ازین دار انشاء بدار بقیامت فرمودند که در حضرت علی کرم الله وجهه در خاتون جنت رضی الله عنه را در جواب دیدم بدو در جنت استاده اند.



در رضوان یعنی دار و غره بهشت داخل شدن نسیبید حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت بنی عباس  
رضی الله تعالی عنهما پرسیدند که دختر رسول الله پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام دختران و  
مالک جنت بودی چرا بر دروازه بهشت استاده او داخل بهشت نمیشوی گفت یا امیر المومنین  
سوزن از همسایه گرفته بودم و از خاطر من فراموش شده در طاق خانه ماند و درین جا طلب من  
میشود اگر آنرا به همسایه رسانی من داخل بهشت میشوم والا نه تا روز قیامت بر دروازه استاده  
خواهم ماند حضرت علی رضی الله عنه از خواب بیدار گشته بموجب فرمان بنی عباس رضوان  
الله علیها سوزن مذکور حواله همسایه کردند بعد شب و بیکر حضرت خاتون جنت علیها السلام  
را در خواب دیدند که در بهشت بر تخت نورشسته و هزاران هزار حوران دست بخت بخت  
ایستاده اند و یک دختر نیز معز یورثه گران قیمت و جواهرهای بشمار بخدمت حضرت  
بنی عباس استاده است حضرت علی کرم الله وجهه فرمود که یا بنی عباس رضوان الله علیک آنچه مرتبه  
تو معلوم کردی که حوران بهشتی در خدمت ایستاده اند اما این دختر که باز یورثه است است  
کدام است بنی عباس فاطمه الزهرا رضی الله عنها فرمود که یا امیر المومنین رضی الله تعالی عنک  
آن روز یاد کن که بر من طعنه زده بودی که بهتر سلیمان علیه الصلوة والسلام دختر خود را چندین  
چیز داده است این همان دختر بهتر سلیمان است که خدا تعالی در بهشت از خدمتگاران  
من کرده پس ای من معلوم کن همچون خاتون جنت رضوان الله تعالی عنهما بر آید او ای یک  
سوزن همسایه چند روز بر دروازه بهشت استاده اند و حکم داخل شدن در بهشت نشد  
تو مال مردم میخوری و از خوف خدا تعالی و محاسبه عقوبت ترسی و هیچ پاک نزاری چگونه  
در قیامت خلاصی خواهی یافت یا آنکه که از نیاز حق تلفی و خیانت درزی و مال مردم می  
توبه نمایی یا نیک بصدق دل توبه کنی تا ازین آب غسل محروم نباشی +

### در بیان آنکه دختر با نفع گذاره

دوم آن که دختر خود را با نفع در خانه نگهدارد و کار خیر بکافش سرانجام نکند و می گویند که هرگاه از  
اموال جمع خواهد شد مردم از وی رسوم دنیاوی تقاضا فرمود کرده کار خیر دختر خواهم کرد و غافل نظر  
کن فرشتگان بهشت از زمین آنرا لعنت میکنند بنی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کار خیر  
خود را یعنی ازدواج حضرت بنی عباس فاطمه الزهرا رضی الله عنها چگونه سرانجام فرموده اند و کور وقت  
ایام فراخی در دست نبود و در دولتخانه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوائی -



سبوح آب چنبره دیگر نبود و بوقت ازدواج عمر مبارک بنی بی خاتون جنت علیها السلام قریب  
 شانزدوهم سالگی بود تفصیل چیز که بوقت ازدواج خاتون جنت رضی الله عنهما از جانب پیغمبر  
 علیه الصلوٰۃ والسلام عطا شد انبیت اول آنکه یک سیاه و دم بور یا یعنی جائے نماز سیوم مسواک چهارم شعله  
 طلح خیم کوزه گلی ششم سجاده هفتم تنبیه که از پوست میش ساخته و از برگ خرما پر کرده بود آنحضرت رسول  
 کریم علیه الصلوٰۃ والسلام این همه اشیا را در آنحال در بغل خود گرفته بودند هشتم کاسه چوبی که زیرین شام  
 گرفته بود نهم نعلین چوبین که علی کریم الله وجهه در پائی مبارک خود کرده و یک چادر هفت پیوند  
 در آنحال بر سر کشیدند و بخانه امیر کرم الله وجهه رفتند روایت است که آسیا حضرت  
 ابابکر بنو سجاد و کوزه حضرت عمر خطاب گرفته بودند و در بعضی کتب نوشته اند که چادر حضرت  
 خاتون جنت هفتمه تریز بود بعضی گویند بیت و یک قعه دوخته و در گوش مبارک آنحضرت  
 رضی الله عنهما ریمان سیاه بجای کوزه آویخته بودند بارے الی بنده تو بگو که تو از  
 پیغمبر آخر الزمان علیه التحیه والسلام زیاده و بلند نیستی و دختر تو از دختر سرور کائنات صلعم بلند  
 تر نیست پس چرا دختر با نفع را نکاح نمیکنی و کتخدائی نمی سازی و دیگر روایت گفته که در  
 آنوقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با پوش و بغل مبارک خود گرفته رفته اند چنانچه  
 تمام کوه های از خوشبوی معطر گشته اهل آن محله دانستند که پیغمبر غایب سلام خوشبوی  
 لطیف بدختر خود عنایت فرموده می باید که پیش امیر المومنین علی کریم الله وجهه برویم که  
 با هم حصه کند چرا که رسم است که هر کتخدائی یا ران هم رنگ و هم مجلس حصه از تحایف  
 شادی از توشه طلب میکنند آخر الا هر چون ایشان آمد حصه خوشبوی طلب کردند  
 امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه همه را همراه گرفته بخدمت پیغمبر علیه السلام آوردند چون  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مطلع گشتند پرسیدند که خوشبوی دنیا اگر طلب میکنند  
 آن هم شما میدهم یکن چندان پایدار نخواهد ماند و اگر خوشبوی عقیبا  
 طلب میکنند بشما هم میباید که همیشه معطر و معبوس و پایدار بمسند همه عرض  
 کردند که یا رسول الله صلعم ما را خوشبوی که آخرت در کار است حضرت علیه  
 الصلوٰۃ والسلام از زیان فیض ترجمان منصرف نمودند هر آن بنده که هر روز  
 بر من صلوٰۃ فرستد الله تعالی تیر او را تا روز قیامت معطر سازد و  
 پس اے مومن ترا اے باید که روز و شب در خواندن درود شریعت



شغل باشی و یک ساعت تغافل کنی دو دختر بالغه را در خانه بی نکاح نداری و مگر بشنو ذکر وقت  
رسول کریم افضل النبیة والسلام چون آنحضرت علیه السلام را بیماری سخت رود  
بخانه مبارک خودت شریف آوردند باین حالت حق جمله حرم نگاه میداشتند و نوبت نبوت  
بخانه تمامی حرم با خواب میفرمودند روزی در دل آوردند که حق تعالی جل جلاله بسبب سازد  
که جمله حرم با رضای دهند تا بخانه حضرت بی بی عاتشه بنت ابی طالب وقت صحت مانع دین زمان  
که جمله حرم بهائے بیطاقتی و بی تابانی دیدند از خود رضا دادند و گفتند که یا رسول الله صلعم حال  
چندان روز در خانه حضرت بی بی حضرت عائشة الصدیقة رضی الله تعالی عندها آرام فرمایند  
بعد از صحت هر چه در خاطر شریف خواهد آمد همان مناسب است رسول کریم صلی الله  
علیه وسلم در خانه عائشة الصدیقة رضی الله تعالی عندها شریف آوردند و سکونت اختیار کردند بعد  
از هفتاد و چند روز بیطاقتی کمال رسید بسیار گرفتار برزاق حضرت بی بی عائشة الصدیقة نهادند  
و بیوش شدند بعد از زمان باز بهوش آمدند و ضرر بود نماز نفل ادا فرمودند همان زمان بهتر  
جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله صلعم خدای تعالی ترا سلام و تحفه و روضه رسانده  
میفرماید اگر ذوق حیات دنیا خواهی هر قدر که عمر خواهی به بخشم و اگر وصال مرا اشتیاق  
داری آن هم بهتر است پیغمبر صلعم عرض کردند که یا بار خدا یا در آنچه رضای توست  
ما همان قبول و منظور است ولیکن غم و تفکر بسیارست چرا که بهتر موسی بن جعفر بود خود  
یعنی ما رو در این روز فوت خود خلیفه خود کرده گذاشته رفت من امت خود بکدام پیام  
او سبحانه تعلی فرمود که یا حبیب من علیک الصلوة والسلام هم امت خود و امت خود  
بن بسیار و حواله ماکین که خلیفه امت تو منم چون پیغمبر علیه السلام جواب  
باصواب اند و نگاه جل جلاله بشنید و خاطر مبارک از اندیشه امت جمع شد فرمود ان الله  
غفور رحیم و یکی مستی حدین بودند که باز بهوش آمدند و بعد از مسامحه آن کلمات بر  
زبان مبارک آوردند اللهم افتون من مکلف الموت یکساعی و الامم یوم حضرت  
نگذشته بود که حضرت عائشة الصدیقة رضی الله عنها بطرف دروازه نظر کردند چه بیند  
که یک شخص بمرو دروازه ایستاده است و باواز سخت میگویی که ای اهل بیت رضی الله  
تعالی عنکم و دروازه را کشاید که من از دور آمده ام و مرا به معشرت رسول کریم علیه الصلوة  
والسلام کار ضروری است و ملازمت حاصل کردن است بی بی فاطمه زهرا



میگویی گفت من بهین زبان کاری دارم رسول کریم صلی الله علیه و سلم را بیدار کنیدی  
 هر چند مبالغه فرمود او قبول نکرد تا آنکه رسول عیسی سلام بیدار شده دیدند که بی بی با کس  
 به آواز بلند مقابله می کند سرور عالم صلعم فرمودند که یا بی بی چندین قیل و قال با که میکنی  
 گفت یا رسول الله یک شخص اعرابی بر دروازه ایستاده هر چند میگویدم باز پس  
 ندارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که یا بی بی اعرابی نیست و تو این در آن  
 شناسی این ملک الموت فرشته ایست که جمله آبادی را ویران میکند و زنا را از  
 شوهران و پدران را از پسران و برادران را از برادران و دختران را از مادران جدا  
 می سازد و یتیم میگرواند و مفارقت ابدی می اندازد پس همانوقت که وقت دعا است تمام  
 در گریه و زاری شدند و حضرت خاتون جنت رضی الله عنها به آواز بلند گریستن گرفت امیر  
 المؤمنین علی کرم الله وجهه منع فرمودند و رسول عیسی سلام فرمود یا علی کرم وجهه منع نکنید و  
 همین است باز ملاقات تا قیامت میسر نخواهد شد بعد از آن حضرت صدیق اکبر نجیب است آنحضرت  
 عیسی سلام آمدند عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اشب من خوابی دیدم که منبر  
 خطبه بایان گم شده جیب خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که منبر شما من بودم چون از دنیا رفتم  
 رفت منبر شما گم خواهد شد حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نیز عرض کردند که یا رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم اشب من هم خواب دیدم که تازیانه عدل من افتاد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که یا عمر تازیانه عدل در میان شما من بودم چنان از دنیا رفتم که هم رفت عدل و استحکام  
 نخواهد ماند بلکه سلسله عدل شما خواهد گسست بعد حضرت عثمان غنی رضی الله تعالی  
 عنه عرض کرد یا جیب خدا صلی الله علیه و سلم اشب خوابی دیدم که یک ورق از قرآن  
 مجید بطرف آسمان پریده رفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که ورق قرآن  
 مجید در میان شما من بودم بعد حضرت شاه مردان علی کرم الله وجهه عرض کردند که یا  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اشب خوابی دیدم که ذوالفقار از وضعت من برفتم یا رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم فرمودند که ذوالفقار دین شما من بودم چون از دنیا رفتم رفتم اقامت  
 و حکمی دین نخواهد ماند بعد از آن حضرت بی بی عایشه الصدیقه رضی الله عنها گفت که یا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم من اشب خوابی دیدم که آئینه دست من گرد آلوده شد هر چند در کمال نظر میکنم  
 روشنی نمی بینم آنحضرت صلعم فرمود که یا بی بی عایشه الصدیقه رفتم آئینه روئے تو من بودم چون



من از دنیا خواهم رفت روشنی روی تو نخواهد ماند حضرت خاتون جنت رضی الله تعالی عنه  
 نیز عرض کردند که یا بابا صلی الله علیه و آله شب من خوابی دیدم که چاک من پاره پاره  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای جان بابا چادر تو من بودم چون از دنیا خواهم رفت  
 چادر تو ستقیم نخواهد ماند بعد از آن حضرت امام المومنین حضرتان امام حسن رضی الله عنه و امام حسین  
 رضوان الله تعالی عنهما عرض کردند که حضرت مایان خواب دیده ایم که فبازو ایشان روان  
 بر آسمان میرود مایان بر سر خود خاک انداختم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که از دنیا  
 خواهم رفت پس سرور کائنات علیه افضل التحيات سر مبارک خود را در آغوش حضرت بنی  
 عایشه الصدیقه رضی الله تعالی عنها نهادند همانوقت حضرت عزرائیل علیه السلام بسایک فرشته  
 سردار که همراه آنها لک فرشته دیگر بود و در دست هر فرشته اسب ابلق و پوشاک خوش روی  
 و خوشبو برآید استقبال از او اح پاک مطهر و مقدس آنجناب سالت آب صلی الله علیه  
 و سلم آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عزرائیل علیه السلام پرسید که روح مرا چگونه قبض کنی گفت  
 ای حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان مبارک ترا میان قبض کنم هرگز بوجود مبارک تصدیق  
 نخواهد شد پس عزرائیل علیه السلام جان قبض کرد و گفت چنانچه جان مبارک تاسینه آمد  
 از درگاه رب العالمین ندا آمد که ای عزرائیل جان حبیب مرا گذار تا اندک آرام گیر و موافق بمان  
 رب العزت عزرائیل گذاشت آنحضرت بهوش آمده گفت یا اخی عزرائیل علیه السلام آنچه  
 قوت داری نه در بر من بکن لیکن برآست من نخواهی کرد فی الحال عزرائیل علیه السلام یک گشت  
 خنجر خود را بر سینه مبارک نهاد و باز بهانوقت برواشت رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 که اخی عزرائیل علیه السلام بپایان دانستم که تمامی کوههای زمین بر سینه من نهاد پس احوال اوست  
 من چه خواهد شد فی الحال بهتر و بر اخیل علیه السلام بخد مت رسول امام علیه افضل التحيات و  
 السلام آمد گفت که یا رسول علیه السلام خدا فی تعالی بعد از این رخ تکالیف درود و  
 سلام فرموده است که هر که از زندگان تو بعد از نماز فرغ یکبار آیت اکرسی بخواند الله تعالی  
 جل جلاله میفرماید که سختی جان کندن بر او آسان گردانم شما هم است خود بخورید و است خود  
 را بمن بسپارید و خاطر جمع گردانید که هیچ عذاب نخواهد شد پس ای مومن بدانکه پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نزع روح مبارک نم است خود را فراموش نگردد و درین جهان  
 چنان در بماند که نیاید بفرمانده که هرگز از عذاب گور و تلخی جان کندن خبر ندارد و آنحضرت



رسول کریم صلی الله علیه وسلم را برود و فاتحه یا نه میکنی ؟  
 و دیگر فضیلت حضرت عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہ

بدانکه در وقت نماز آن سرور علی الصلوٰۃ و السلام عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق مبرادر حضرت عایشه رضی الله  
 مسواک دست خود داشت آن سرور عالم علی السلام از و طلب کردند بی عایشه صدیقہ رضی الله  
 عنہا و بر سر عالم علی الصلوٰۃ و السلام از دست عبد الرحمن گرفته در دهن خود نرم کرد و خواست که یا  
 پاره خشک کند و بدست مبارک حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم بدید آنحضرت صلعم  
 فرمود که یا بی بی رضی الله عنک خشک کن که از برکت لب مبارک تو تلخی جان کند بر من آن  
 گردد پس آن مومن بدانکه درجه مرتبه بی بی عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا چنان  
 است پس بر روز دوشنبه دوانه و هم ماه ربیع الاول از دار الفناء بدار البقا حلت کرد  
 و همان بحق تسلیم کردند قالوا نالله و انا الیه راجعون و دیگر روایت می کند که روزی  
 سائلی از سختی فاقه پیش بزرگه سوال کرد گفت که سائل تو در اینجا ایستاده باش  
 تا من بخانه میروم اگر چیزی موجود باشد بیاورم آن بزرگ از خانه باز آمد چه بنید که سائلی  
 برخاسته رفته است حیران شده گفت که بد کردم که سائلی از خانه بدر رفته چون ساعته گذشت  
 چه بنید که همان سائل دوباره می آید گفت که جوان تو کجا رفته بودی گفت از سبب استیلائی  
 تصدیع سردی و سرما پیش دوزخ رفته بودم لیکن او سردی رفع نکرد آن مرد گفت بیایم تو پیش  
 دوزخ میرویم که چه آتش با تو اثر ندارد چون هر دو پیش دوزخ رفتند آن بزرگ گفت که ای  
 دوزخ چرا گرمی باین مرد نکردی که آزار سردی از او رفع شود آهی از دوزخ برآمد که من هنرم  
 ندارم که آتش موجود بود هر که در اینجا بیاید هنرم همراه بیاورد یعنی از گناهان بسوزد این مرد از گناهان  
 پاک بود چگونه با و گمان کنم پس آن مومن از گناهان بازاری و از اعمال و افعال بد توبه کنی تا د  
 آتش دوزخ نسوزی پس بر روز قیامت الله تعالی اجل جلاله هفت مردان از زیر عرش  
 جا خواهد داد اول آن بادشاه عادل باشد دوم جوانان صالح و نیک بخت سیوم زبان صاف  
 شرم و حیا چهارم فقیر صابر پنجم علماء که با عمل باشند ششم شهید که در راه حق تعالی شهید  
 شده اند هفتم قاریان قرآن شریف تال البنی صلی الله علیه وسلم سبعة تفسیر علیهم  
 الله تعالی یوم القیامه شخصی امام اعظم رحمه الله علیه را پرسیدند که یا امام از شومستگیا  
 که ام بنده در دوزخ فرود فرمود از شرک بالله تعالی و تطلم بعباد الله تعالی ؟



## در منع رشوت نقل است

که نوشیروان عادل بر تخت نشست بود که مار عظیم و بسیم پیش شاه آمد استغاثه نمود چنانچه نزدیک  
 آن باز تمام خلق شهر گریخت مار پیش شاه آمد کورنش بجای آورد و عرض کرد که از دست طاعنه  
 تقدیر در پنج سیکشم نوشیروان فرمود که مردمان بدانند که این مار زرد من استغاثه نمود پس لایم  
 آنست که دو کس و شجاع همراه این مار روند و او را بحق رسانند و راضی نامند بیارند مردمان بموجب حکم شاه  
 عادل بر عاقله بسوئے خانه مار رسیدند چنانچه که یک کشتی مملکان پر در سوراخ استاده است او را  
 کردند بعد از آن مار در سوراخ خود رفت و از خانه دو لعل بنظر دو کس سردار ملکان آن فوج را در دروازه  
 آن هر دو لعل گرفته و متغیاب شده و در خدمت بادشاه آمده همه حال ظاهر کردند لیکن حقیقت لعلها  
 نگفتند و نزد خود نگه داشتند زن آن آنها خوبی و صفاتی بغایت دیده و رنگوئی خود او میخواستند چون مدت  
 برین آمده روز عید شد زن ملکان شهر آراسته شده برائے تعظیم حرم بادشاه آمدند چنانچه آن هر دو زن هم  
 در گلو انداخته آمدند و بپرویدن لعل حرم بادشاه و حیرت شدند و گفتند که این قسم لعلها در خانه پادشاه  
 نیست از کجا آورده و از کجا پیدا کردند پس تمام فرستاد خدمت بادشاه عرض کردند و کوالیف لعلها اظهار کردند  
 که زن فلان فلان مملکان که نوکر سرکارند اینچنین لعلها دارند که در خزانه سرکار نمانی ملکیت بادشاه است  
 خود را بخصو خود طلبیده پرسید که این لعلها از کجا آورده اند راست بگوئید الا نه شمار پروردگار کشتیم آنها  
 گفتند آنروز که مار همراه مار فرستاده بودند مار آن لعلها بیاورده بود شاه فرمود عیض است پیش  
 من اظهار کرد و تغییر با شعاچه و هم الحال سزائے همین است که آن لعلها بجای برسانند شما لایق  
 نشین آید و لیکن از خوف خداوند در گذشته و عوض این از خانه ندگیرید چرا که این مقدمه رشوت باشد من  
 در روز قیامت شرمسار شوم و داخل مره رشوت خوانان باشم پس بامون نظر کن بپادشاه چنانچه از ملکیت

## نقاست

که سلطان سکندر روی روزی بر تخت نشست بود که مار عظیم پیدایش نزد یک سگندار آمد کورنش بجای آورد  
 فریاد کرد فی الحال سکندر از تخت برخاسته معه لشکر تمام همراه بار روان شد تا زرد اسن کوه رفت و در میان  
 کوه غارے بود مار در غار رفت بادشاه نیز عقب رفته داخل شد چه بنید که کثروم کلان بر در  
 خانه شسته سوراخ آمد و رفت او بند کرده است پادشاه تیر و کمان از دست گرفته  
 و نام خداے تعالی بر زبان آورده چنان زه کرده زد که بیک ضرب او را بکشد



چون مار کو دهم را کشتند را دید خوش وقت شده یکت وانه مزوارید سلطان مکند واد اشارت  
 کرد که این دانه دوائی چشمست و باصتیاط و محافظت نگه داری بعد از چند مدت بادشاه  
 بکان خود آمده خواست که آن دانه را تجرب نماید از وزیر پرسیدند که این دانه را چگونه  
 آزمایم وزیر عرض کرد که اولاً این دوائی را هرگز در چشم خود نکشی و چشم دیگر انداخته  
 امتحان باید فرمود بادشاه گفت از انصاف و درست که اول در چشم غریب اندازم  
 شاید که او کور شود خوب نیست بهتر همین است که این را در چشم خود کشم و بیازمایم اگر چشم  
 من کور شد بادشاه ملک مستم باز دوائی بنیائی پیدا خواهد شد اگر اعیاناً کور خواهم ماند  
 بهتر است و ظلم از من به کسی نخواهد شد بادشاه همچنان کرد و در چشم حال خود کشیده  
 اگر چه دوائی بے نظیر بود لیکن از سبب مار که در دهن داشته بود اگر کسی دیگر در چشم انداختی  
 همان زمان پاره پاره شدی از سبب آلودگی زهر مار از برکت صدق بادشاه الله تعالی  
 جل جلاله و عم نواله چشمان مکند و در حفظ خویش نگه داشت و چنان بصارت از کرم خود بخشید  
 هر یک دینیه زمین در نظر بادشاه و رآمد از خواص و عوام هر کار و بار که گفتگو میکردند بادشاه  
 معاینه می شد و تمام کوائف رعی زمین واضح شد از برکت راستی و خدا پرستی پس بے مومن  
 خوف خدا تعالی و زحاطر آورد از ظلم بر سیز کن چشم تو مثل آن بادشاه روشن گردود

### حکایت

آوردند که در اول عمر بادشاه نوشیروان چنان در ظلم مشهور بود که طایران بیابان نیز شکایت میکردند  
 روزی نوشیروان بادشاه بر آشکار طرف بیابان رفت و دید که بوم بر درخت نشسته بود و بایک  
 دیگر گفتگو می کرد نوشیروان از وزیر خود پرسید که این جانوران با خود چه میگویند گفت این چند  
 دختر خود را به پسر خودی دیگر به نسبت نام زد کرده بود کار خیر دختر نزد یک بر سید اما آن چو میگوید  
 که دختر خود را چه قدر داج را خواهی داد و جواب میگوید اگر زندگانی نوشیروان است بسیار چیز  
 خواهم داد چون نوشیروان این سخن از زبان وزیر شنید متحیر ماند گفت سبحان الله العلی العظیم  
 ظلم من در جهان چنان مشهور شد که طایران هوایی شکایت میکنند آوردند که همان قوت  
 او را از فضل خدا تاثیر شده عدل در پیش گرفت و در هر شهر رسید مادی کرد هر کجا  
 بادشاهی من ظلم رسیده باشد یا مال کسی بزور و تعدی برده است او را جمع  
 بخصور بیاورد و را بحق رسانم چون خلق الله این اسید کردند باور داشتند شاید



که بنوعی دیگر فریب کرده رسم تعدی و ظلم دیگر اندازد و گمان برود که این صرف خلاف است  
و بعضی مارجوع آورند بادشاه فرمود هر کدام خود مطلب خود نوشته در فلان مکان بنیاد  
موافق آن حقیقت واقف شده حق بحق و در رسایند خواه شد پس کسانی که رجوع آورده بودند  
همچنان کردند و دیگر بادشاه آن خانه را یکشاد و یک خط از آن جمله گرفت و مطالعه نزد حکمت  
آلهی در آن مرقوم بود که اے بادشاه جهان پسر تو که شهزاده است زین این بیچاره از ظلم  
گرفته در خانه برده نگه داشته اے خدا مرا بحق برسان و دادا و امن بده بجز دشیدن شاه در  
غضب شده شهزاده را بجنور طلسمیده پس که چیرا چنین ظلم بر این مسکین و غریب داشتی  
گفت اے پدر مهربان از من چه شد که عهد بادشاهی تو پاره ظلم از من بوقوع آمده تو از کرم جرم و  
تقصیر من برخیز شاه فرمود که این را قتل کند همانوقت شاهزاده را بقتل رسانید و چهار  
پاره از بدن او کرده در چهار گوشه شهر در وازه های آویزان ساخت باز نوشیروان حکم  
کرد که همچنین عدالت بگیرد و او را هم کرد تمام مردم این معامله دیده در دل خود تصور  
کردند که همین حال دیگران خواهد شد پس مردمان و ادخواه نیامین خود راضی و شکر گذار بوده  
به مصیحت گریختند و روز و گیر چون نوشیروان در آن مکان آمد خلق الله نیافت پس از همان  
روز نوشیروان عال مشهور و موسوم گشت هیچ آثار ظلم در جهان نماند که تا روز قیامت نام  
عدالت او قائم خواهد ماند و از برکت عدالت او الله تعالی اجل بباله خواهد آمد و پسر اے  
مومن ترا اے باید که از ظلم تو به کنی و حتی الامکان خود را در عدالت کوشش کنی و در جبهه عدالت  
از عبادت پس عظیم است و عاقبت مردمان است و جناب آلهی جواب با سوال دادون است

### در منع تعدی به همسایه

آورده اند که نوشیروان عادل یک قصر تیار کنانیده بود و معماران انواع نقش و نگار مرتب ساختند هرگاه  
که قصر تیار شد پادشاه با وزیران و امیران بر آمدین قصر آمده بسیار پسند کرد و بعضی گفته که پادشاه  
همان پناه محل خوش و بنظر تیار شد اما یک طرف کج را و اگر آن کجی از میان براید عجیب و لا ثانی خواهد شد نوشیروان  
گفت اے عزیزان این زمین و ملک پیر زل است که بغایت مسکین و غریب است از دوازده  
خدا تعالی تعدی کردن نمی توانم این کج بهتر است و ظلم بر عاقله خوب نیست تا برو قیامت  
نجات نفوذ و قیمت گرفتن آن پیر زل قبول نمیکند کمال است این دو هم حق همسایه پس اگر زیاده  
تیز تا توانی بر همسایه تعدی و زور آوری کنی و او را از خود راضی و خوشنود و آری ۴



## دیگر در صفت عدالت

بشنو از عدل مہر داود و مہر سلیمان علیہ السلام کہ یک پیر زال ضعیفہ را بحق رسانیدہ بود و فائدہ روز  
 ضعیفہ آرد خود اس کرده می آورد ناگاہ باو رسید و آرد آن پیر زال را رسانیدہ بدون پیر زال بخد مت  
 داود علیہ السلام گریان روان شد و در راہ حضرت سلیمان علیہ الصلوٰۃ والسلام ایستادہ بود و آن ضعیفہ  
 فریاد برآورد و مہر سلیمان علیہ الصلوٰۃ والسلام گفت بیش بابائی من بروید کہ او خلیفہ من زمین است آن  
 ضعیفہ بیش داود علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ حقیقت پرین آرد خود ظاہر ساختہ حضرت داود علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 فرمود کہ آرد تو بر قدر کہ رفتہ از آن مصلحت از من بگیر این ضعیفہ قبول نمود چون آرد گرفتہ بدون آمدہ حضرت سلیمان  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام بر دروازہ ایستادہ بودند گفتند ای ضعیفہ تو کہ بطلان انصاف عدالت دعوی خود رفتہ بودی  
 یاربے نیرایت او گفت از برای دعوی عدالت فرمود کہ بر دہ اصل دعوی کن آن ضعیفہ باز  
 در خدمت داود علیہ السلام آمدہ گفت کہ انصاف ما کن فرمود کہ آرد دیگر ضعیفہ گفت من عوض آرد خود نمیہم  
 بلکہ همان آرد مسائیدہ فو و خواہم حضرت داود علیہ السلام گفت ترا کہ باز گروایتہ فرستادہ گفت  
 حضرت سلیمان علیہ السلام داود علیہ السلام گفت سلیمان علیہ السلام را بیا رویان آمدند پرسیدند کہ  
 درین مقدمہ چنم گفتند یا ابا بدر گاہ رب العالمین مناجات باید کرد پس مہر داود علیہ السلام ہمچنان  
 کرد کہ اس پروردگار یاد آرد این ضعیفہ بر دہ است باور حکم شود کہ آرد این ضعیفہ بدیدہ باو حکم  
 اللہ تعالیٰ جل جلالہ بخد مت شریف مشرف شد داود علیہ السلام فرمود کہ چہ آرد این ضعیفہ  
 بروی عرض کرد کہ مرا فرشتہ گفتہ بود باز مناجات کردندی الحال فرشتہ حاضر آرد داود  
 علیہ السلام فرمود کہ چہ آرد این ضعیفہ ویران کنانیدی فرشتہ عرض کرد کہ سراج برائیل علیہ السلام  
 فرمودہ بود پس مہر جبرائیل علیہ السلام حاضر آمدہ او را گفتند چہ را بر این ضعیفہ ظلم کردی  
 گفت مرا اسرافیل علیہ السلام گفتہ بود او ہم حاضر آمدہ او را فرمودند کہ چہ را این کار کردی  
 ترا کہ گفتہ بود گفت مرا میکائیل علیہ السلام گفتہ بود میکائیل علیہ السلام حاضر آمدہ او را  
 پرسیدند او گفت مرا جناب باری تعالی حکم کردہ بود حضرت داود علیہ السلام این سخن شنید  
 و تعجب شد و حیران ماند و بسوی پسر خود دیدند پرسیدند کہ ای سلیمان الحال باید کرد  
 کہ کار با خداوند افتادہ گفت یا ابا الحال مناجات بدیدہ گاہ رب العزت باید کرد تا چہ حکم صادر شود  
 حضرت داود علیہ السلام بدیدہ گاہ الہی مناجات کرد کہ آرد و گاہ تو رسیدانی کہ این ضعیفہ بر  
 آرد از من داد خواہ شد همان زمان ندائے آمد کہ داود علیہ الصلوٰۃ والسلام قومی اور نشستی



نشسته بودند کشتی را سوراخ بود آب بسیار و کشتی بافتاد آن قوم بدسگامان مناجات کردند  
چند دینار نذر من کردند بجهت خود آورد این ضعیفه همان سوراخها انداخته سوراخهای کشتی  
بند کرده ام و کشتی را سلامت بیرون آورده ام الحال آن قوم نذر گرفته می آید تو عوض آن  
آرد و نیا ربان ضعیفه بده و این گفتگو بودند که قوم کشتی معه دنیا گرفته پیش حضرت داود  
علیه الصلوة والسلام آمدند و یک یک حقیقت سوراخهای کشتی و بند شدن آن اظهار کردند  
آن نذر پیش نهاد حضرت داود علیه السلام آن مبلغی که گرفته بود بپای امر الهی حواله آن زن  
ضعیفه ساخت پس ایمن در رضا الهی راضی و صابر و شاکر باید بود تا اجر عظیم تو عاید گردد در آداب  
ایزدی حکمت آن نفع تصور باید نمود هر چه میکند پادشاهان بهتر میکند برین بطرف داود سلیمان  
علیه السلام پس بقیین بدان که صاحب علل و ریشت خواهد ماند -

### نقاست

که بهتر خبر است علیه السلام بعضی وقت که وارد یعنی مهد حضرت امام حسن و حسین رضی الله عنهما بنیاید  
و بعضی وقت به همراه حضرت خاتون جنت رضی الله عنهما آسیا ساجد و دیگر روایت این است بر  
انگشت خضر حضرت پیغمبر علیه السلام و نبل شده و بخت شده بود چند روز و شب که آن  
آرام نگریه بودند شبی رسول علیه السلام برزاق مبارک حضرت بنی بی عایشه الصدیقه رضی  
الله عندها مبارک خود نهاده در خواب شدند حضرت بنی بی عایشه راه دل سوزی و محبت صادق واردت  
باطنی انگشت مبارک تن حضرت در دهن گرفته تمام آرایش آن و نبل بکشیدند پنا نچه تمام ریم و خون  
و نبل در دهن مبارک آن حضرت بنی بی عایشه الصدیقه رفود رسید که فی الفور رو فات مبارک رفع  
شد چون آن سرور علیه الصلوة والسلام از خواب بیدار شدند و سید غلام را جرای آن واقف  
شده بسیار از بسیار مهربان گشته و فرمودند که یا عایشه الصدیقه رفو امروز هر چه از من  
بخواهی خواه و مرا دل خود بگو تا ترا از جفا بپای بد نام حضرت بنی بی عایشه الصدیقه گفت  
یا رسول الله صلعم از پدر خود پرسیده بخدمت عرض خواهم کرد و آنچه پدر من بفرماید خواهم  
گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام اجازت داده فرمودند که برو پیش پدر خود پس  
حضرت بنی بی عایشه رضی الله تعالی عنها در خانه پدر آمده گفتند که پدر بهتر گواهی میداد  
جناب رسول کریم علیه الصلوة والسلام برین بسیار مهربان شده می فرماید مرا که  
یا عایشه رضی الله تعالی عنک امروز هر چه بخواهی از من بخواه تا ترا از -



خداے عزوجل بدوتم و من برپرسیدان مصلحت بخدست شما آمده ام تا هر چه بفرماید بجان طلب  
کنم حضرت صدیق اکبر فرمودند که ای عایشه تو برپرس که در شب معراج که الله تعالی  
جل جلاله شما را بحضور خود طلبیده بود و هزاران من دیده آمده از آنجمله سخنان که الله تعالی  
منع فرموده است که بانبه گان من و امت خود هرگز نگوئی سخنی بامن بگوئی بی عالتیه بخدست  
نیت رجت رسول کریم صلی الله علیه و سلم آمده پرسید که یا حبیب خدا از ان کلام که حق تعالی  
جل جلاله منع فرموده است که با امت نمود اظهار کنی از ان مسئله پس بے من نکلیا کنید  
پس بنعمت علیہ الصلوٰۃ والسلام اندرین تشریف شد و گفتند که یا عایشه الصدقیه خداے تعالی  
مرا منع فرموده است و تو برپرسی درین فکر بودند که وحی در رسید گفت یا رسول الله که الله  
تعالی جانشانه ترا سلام و تحفه و رود فرستاده فرماید که آنچه بی بی عایشه الصدقیه  
رضی الله عنها برسد اظهار کن من ترا اجازت و اوم پس بموجب ارشاد رب العزیز رسول  
علیه الصلوٰۃ والسلام پیش بی بی رضوان الله تعالی علیها اظهار کردند که یا بی بی که یک سخن  
انیت که اگر مسلمان از ریش مسلمان جنس خاریا چیز دیگر اندازد و الله تعالی آن بنده را  
ثواب و نیک نیکی میدهد و دم اگر شخصی در میان رزمه گوشت خندان یکبار سه شکر بخورد و بخواند  
مقابلہ هر کس که بر بدن اوست ثمر ثواب نیکی و باید بیستم آنکه هر کس که بر روز و مرتبه و و و فرستد بی ناغہ  
حق تعالی روعده است که برین روشت روان بند وقت مزان ایمان بسلامت بر جانشان الله تعالی.

### نقاست

که در روز عید در خانه آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام هیچ چیز بے برائے افطار روزه نبود چون  
وقت نماز بادر شد تمام اهل خانه یعنی جمیع حرم و ازواج مطہرات آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم بخدست رسول مقبول صلعم آمده عرض کردند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم شما بے  
خواندن نماز میرید و در خانه بے افطار چیز بے از قسیم طعام موجود نیست فرمودند که خداے تعالی  
را یاد کنید خواهید داد حضرت بی بی عایشه الصدقیه گفت که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مانده بے برائے  
نفس خود می خواهم لیکن سائلان و شیخان بیوه زمان که بے طلب خیریت بروی خواہند  
آمد بنام خدا و رسول صلی الله علیه وسلم طلب خواہند گردان را چه جواب خواہیم  
داد فرمودند که ادیشان را رازق مطلق خواهید داد و ہمین ارشاد فرمود  
پنجانب عید گاه روان شدند چون این خبر آنحضرت عثمان رضی الله عنه



در رسید رضی اللہ عنہ کہ امروز عید است و در خانہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم از  
 جنس خود دینی بیچ موجود نیست ہمون وقت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ شخصت شتر  
 بار آوردہ شتر روغن زدودہ شتر شہد دیک صد و بست گوسفند و پانصد و نیار  
 زر نقد ارسال دولت خانہ آن سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام نمود و آخر  
 الامر چون آنحضرت رسالت پناہ علیہ الصلوٰۃ والسلام از نماز فارغ شدہ باز در خانہ آمد  
 چہ بینند کہ فقیران و بیوگان از دولت خانہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم طعام  
 میریزد رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام چون اندر من خانہ داخل شدند حضرت عائشہ صدیقہ  
 رضی اللہ عنہا عرض کردند کہ یا رسول اللہ علیک الصلوٰۃ والسلام اصحاب را حکم کنیکہ  
 درین جا بیایند و تبرک طعام ایشان بخورند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 فرمود کہ عائشہ صدیقہ رحمہ این طعام از کجاست گفت یا رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم شخصت شتر آوردہ شتر روغن زدودہ شتر شہد دیک صد و بست  
 گوسفند ان و پانصد و نیار حضرت عثمان غنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرستادند  
 رسول اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ جلد مرہا را قسمت کردن مناسب است گفت  
 آسے در جلد حرم خانہ تقسیم علیہ علیہ کردہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود  
 یا عثمان استجیل صاب عثمان بن عفان جب را بیل علیہ السلام در رسید و  
 گفت یا رسول اللہ حق سبحانہ تعالیٰ دعائے تو مستجاب کردہ است کہ در روز  
 قیامت حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ بی صاب بہشت خواہد رفت ان شاء اللہ تعالیٰ  
**فضیلت در و معظمت کہ بعد از نماز بر سیم علیہ الصلوٰۃ والسلام بفرمایند**  
 آورده اند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در شب معراج یک فرشتہ دیکہ از پیشان لو  
 آب و خون مثل دریا می رفت اورا گفتند کہ ای فرشتہ مگر از رحمت خداے تعالیٰ ملید  
 شدہ کہ چنین گریہ میکنی زود سوال خود را بگو فرشتہ گفت یا رسول اللہ -  
 صلی اللہ علیہ وسلم تو بزرگ ترین ہر دو جہان و سر وار جلد کردہ بختیہ ان  
 ہستی مگر حق سبحانہ تعالیٰ مرا از فضل و کرم خویش بیان علم بخشیدہ است  
 اگر یک ماہ باران متواتر بار دمن شمار آن قطرات میام کہ معیج فرزندان حضرت  
 آدم علیہ الصلوٰۃ والسلام ہر قدر کہ موی بر بدن حیوانات باشد سے شناسم



و ہر قدر کہ روز شب مردان و م یعنی انقاس میزند میدانم و عدد در یک میان و گاہ خوش  
 صحرائے و قطرات در یائے چشم من روشن است رسول علیہ الصلوٰۃ و سلم فرمود  
 پس باز باعث گریستن چسیت گفت یا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بمغیرت  
 و انم لیکن چیزے را شمار نسیانم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت آن چیزے  
 کہ است گفت یا حبیب اللہ علیک الصلوٰۃ و السلام ہر بندہ کہ از امت تو بعد از  
 نماز بخردہ مرتبہ درود شریف ہر ذات مبارک تو میرساند شمار ثواب او را شمر دن  
 نمی توانم و در شمار عقل نے آید کہ ثواب آنچہ قدر است چون مناجات میکنم  
 برائے دریافت ثواب او حکم رب العالمین میرسد کہ اے فرشتہ شمار  
 ثواب او را جس من کسے و گیرنے و اند پس گریستن بمس آن است کہ  
 سب او امت تو این درود معظم و مکرم میداند یا نہ و ثواب این درود -  
 بی پایان سے شناسند یا نہ آور وہ اند کہ حضرت بی بی عائشہ الصدیقہ رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہا دو ہزار روایت اند رسول علیہ الصلوٰۃ و السلام یاد کرو وہ اند  
 پانصد ہزار خود گفتہ چنانچہ یک روز حضرت عائشہ الصدیقہ رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہا گفت کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اگر من مرد بودے ہرگز بدو ترغ  
 نہیں دیتی پس رسول علیہ الصلوٰۃ و السلام فرمودہ یا عائشہ الصدیقہ رضی اللہ تعالیٰ  
 عنک دعویٰ بزرگ کردی گفت یا رسول اللہ علیک الصلوٰۃ و السلام  
 چہار چیز از کار و بار دنیوی کرے او کل بانگ نماز گفتے و ویم و صبا  
 نماز گاہ استادے سیوم اسوان فازیان را علف انداختے چہارم خدمت  
 بواحق کرے پس فرمود رسول علیہ الصلوٰۃ و السلام صدقت یا عائشہ الصدیقہ رضی  
 اللہ تعالیٰ عنک پس شے مومن تو ازین پیشہ کار غافل مباش تا آتش دوزخ بر تو  
 نرازم گرو و مذہب سنت و جماعت آن است کہ چہار بار کبار پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام  
 علی حفظ المراتب برحق و اند و حضرت خاتون بنت رضی اللہ تعالیٰ عنہا حضرت امام  
 من و مسین رضی اللہ تعالیٰ عنہا را کرامت و فضیلت و بزرگی بسیار است +

### در بیان فضیلت علماء

آورده کہ چون از قیامت بحکم اللہ تعالیٰ جل جلالہ فرشتگان بندہ را بر طرف دوزخ برند و در آن وقت حکم ہی



تعالیٰ در رسد که این را برسد که گاهی در مجلس علماء نشسته بود یا بار خدایا نزد یک علماء  
 نه رنتم باز حکم شود که برسد نام خود مثل نام علماء واری تا ترانه نختسم او گوید یا بار خدایا نامم  
 مثل نام علماء ندارم باز حکم شود که اگر یک حرف از اسماء علماء در اسم این بنده باشد -  
 بطغیل آن به نختسم پس بین اے مومن که مرتبه علماء انیت پس بهر حال طلب علی  
 مسئله بدانکه خلقت انسان چگونه است فرمود اللہ تعالیٰ جل شانہ فلینظر الاثنان  
 هم خلق چون خداے تعالیٰ خواهد که خلقت انسان کند یعنی بنده را پیدا کند پس شہوت  
 مرد زن بگیرد از بهشت پد را و از سینه مادر وی نماید و چهل روز پاره گوشت گرداند  
 بعد اللہ تعالیٰ فرشته را می فرماید که در شکم نبویس کردارش را که در دنیا چه خواهد کرد و عمرش  
 را که این قدرت خواهد زیست و مرکبات و سکناات دی و نیک بخت بد بخت بودنش هم  
 نبویس علی رقیق اگر و تہ بعد از آن حکم میفرماید که روح در بدن او اندازد و پس آئندہ ترا می باید که  
 معلوم کنی اول انبیا پنجس که منی باشد شد و آخر خاک پر آگند شوی پس مغرور بودنت که حوصلت

### قصہ حضرت یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام

بشنو کہ متبر یوسف علیہ الصلوٰۃ از چه سبب در چاه افتاده بود و در تفسیر نو شسته اند کہ مالک  
 نام سوداگر بود شبی او در خواب دید کہ ماہ از آسمان در آستین من افتاده است چون  
 بیدار شد این خواب پیش منجمین اظهار کرد و گفتند ما را چیزی سے بدہ تا ترا این مقدمہ خبر  
 بریم مالک چند دنیا را و او گفتند کہ یک غلام بدست تو خواهد آمد کہ از آن تو انگر خواہی  
 شد و تا روز قیامت از تو دولت جدا نخواہد شد و از سبب آن در  
 بہشت داخل شوی مالک بخانہ آمد اسباب مسافرت و سوداگری تیار  
 کرد و عزم طرف شام مصمم ساخت و روانہ شد بعد از چند روز در شہر  
 شام رسید طرف آسمان دید و گیر لیت و بشارت وصول تنائے خود بہت  
 ناگاہ باقف آواز داد کہ ہنوز درین کار مدت پنجاہ سال است پس او را  
 چنان شوق افتاد کہ در ہر سال بشام سے آمد تا غلام مدوح کے بدست سے آید  
 چون خداے تعالیٰ و عائشے او قبول کرد یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را برادران  
 علیہم السلام در چاہ انداختہ و قول دیگر آن است کہ ہو و نام صالح و  
 بزرگ بود و بخدمت شیت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام



ایمان آورد و قصه مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام شنید و التجا بدرگاہ اللہ  
تعالیٰ کرد کہ خداوند اعظم من چندان کن کہ روئے مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
را بہ بینم اور خدائے تعالیٰ فرمود کہ در فلان چاہ آرام گیر و در آنجا باش مرا خود خواہی  
یافت چنانچہ آن مرد یک ہزار سال و را بنجا ماند پس اللہ تعالیٰ برائے ہمیں  
یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را در چاہ انداخت آن بزرگ فی الحال یوسف  
علیہ الصلوٰۃ والسلام را در کنار گرفت و گفت تم مخور کہ سبب این مصیبت  
این بود کہ زیارت تو بکنم مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام در بارہ ادو عاکر و تا آن  
بزرگ جان بحق تسلیم کرد و قول سیوم آنست کہ روزے حضرت یوسف علیہ الصلوٰۃ  
والسلام در آئینہ نظر کرد و صورت خود بوجہ امن دید و گفت اگر من بندہ بودم قیمت  
صورت مرا کسے دادن نتوانستے خدائے تعالیٰ را غیرت آمد و در چاہ انداخت و نوبت  
آن رسید کہ وہ دنیا ر قیمت افتاد یعنی گویند بہ بست دنیا فروخت شد و قول یعنی  
ازین کم چہ آرام آنکہ در خانہ حضرت یعقوب علیہ الصلوٰۃ والسلام کنیزک بود پس داشت  
بشیر نام شوخ پیشم و کم خدمت و بے ادب ہر ساعت خاطر شریف حضرت یعقوب  
علیہ الصلوٰۃ والسلام می رنجانید لاچار بحسب ضرورت مہتر یعقوب علیہ الصلوٰۃ  
والسلام اورا بفروخت ازین معنی مادرش در فراق پسر بغایت غمگین شد و نے  
الحال آن کنیزک بدرگاہ آہی مناجات آوردہ گفت کہ یا آہی بطوری کہ حضرت  
یعقوب علیہ الصلوٰۃ والسلام فراق فرزند من در پیش آوردہ تو ہسم چنان اورا  
بفراق فرزند مبتلائے کن تا اورا نیز در جدائی فرزند جگر بسوزد حق تعالیٰ را دعا  
او قبول کرد ازین سبب از حضرت یعقوب علیہ الصلوٰۃ والسلام یوسف  
علیہ الصلوٰۃ والسلام غایب شد و غلام کردہ فروختہ شدند قول پنجم آنست  
کہ یوسف علیہ السلام بخاطر خویش آمد و نہ کار اوران حسین ترم ایشان را طاعت من -  
واجب است عیسرت بدرگاہ آہی رفت کہ از دست ہمان برادران آنرا  
در چاہ افگند پس معلوم کن کہ سوائے ذات آہی پشاہ بدگیرے بدون -  
ہمچنین است آفسد الامر سوداگر ہم یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
را بیرون آورد و از ہمان برادران خرید کرد پس مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام



از مالک اجازت خواست که اگر بگوئی از ایشان وداع شوم که باز اتفاق دیدن بر من  
افتد یا نه مالک گفت که ایشان در حق تو چنین بدی کرده اند و تو طریقه ملاقات  
و احسان کنی جواب داد که سیرت ایشان همین است و طریقه من این است پس یوسف  
علیه السلام جمیع برادران را در کنار گرفت و وداع خواست جمله شرمند شدند و  
گفتند ای یوسف علیه الصلوٰۃ چه کنیم که از دست طاعت پدر و شرف داران بیشتر سیم  
که از دروغ گویان نباشیم و الا نه ترا در شهر بریم بهتر یوسف گفت که ای برادران  
سلام من در خدمت پدر من علیه السلام و برادران من بنیامین رسانید پس برادران  
یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام را با مالک کاروان سپرد روان شدند مالک بموجب گفت  
برادران یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام با صیاط و محاطت تمام به شتر نشاندند حواله  
افطح ساربان نمود و از آنجا روان شدند از آن راه که میرفتند در میان آن قبر و والد  
متهر یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام بود چون نزدیک قبر مادر رسید بے اختیار  
بر زمین افتاد گریستن گرفت و این بیات بخواند **ابیات**

اے مادر مهربان کجائے	در زیر زمین چنین چراغی	بر دار گفن بین که چون نم
بر دست و دوپای بند سائی	بفرخت مرا برادران نم	از کینه و حسد بیوفائے
آواره شد ز خان نامم	من بنده شدم ز ظلم بیانی	هرگز نتوان خلاص دیدن

چون بہت قنای کبریائی  
ساربان چون بطرف شتر دید فالی یافت و دول افنوس  
خورد که متهر یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام گریخت و دیدہ آمدہ کہ بر قبر گول افتاد ساربان  
تدرے ازین معنی بے جاوی کرد یعنی طمانچہ بر روی سہار کش زد و صبر کردند چون دوسرے  
ساعت گذشت ناگاہ ابرسیاہ پدیدار گشت کہ تمام جہان را تاریک ساخت چنانچہ  
شتران و آدمیان و بارہائے شتران تلف شدند یکے را دیگر بے نمیدید مالک کہ سالار  
قافلہ بود در سہرا ہیان بندوی کنایند کہ از میان قافلہ مایان کسے گناہ عظیم کردہ است  
می باید کہ توبہ کند ہمہ توبہ کرد و طمانچہ روشنائی زید دفع ساربان نزدیک آمد  
و عرض کرد کہ من میدانم کہ این غلام صاحب برکت و کرامت است من اندوختہ ناوانی  
طمانچہ بر روی مبارک او زدم اثر شامت ماہمین است مالک افطح را گرفتہ پیش متهر یوسف  
علیہ الصلوٰۃ و السلام آمدہ گفت اے مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ و السلام از راہ کم



بخشی این گناه برائے خدا بسایر بخش یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
از راه کرم بخشی معاف کرد بهمان وقت ابرنا پدید گشت چون مالک  
این کرامت دید بہزار شفقت و رفاقت خود آنرا در مصر آوردہ آراستہ  
کردہ گفت اگر بگوئے ترا بفروشم فرمودند بفروش این زمان بندہ  
تو ام مالک گفت تو کیستی فرمودند کہ ہر گاہ فروختہ خواہم شد خواہم  
گفت چون در بازار آویزند تمام خریداران بہت یوسف علیہ الصلوٰۃ  
و السلام جمع شدند ہر یک بموجب مقدار خود مبلغی مے آوردند چنانچہ  
سیان آنہا یک پس زال بودہ امور خریداری ریسمان آوردہ گفت  
مالک سوداگر را کہ این قدر ریسمان موجود دارم مالک گفت  
اے پس زال بادشاہ امیران دولت و خزانہ میدہند کہ ہر یک  
خارج ملکتے باشند و قبول نیکنم پس زن این بیت خواند بیت  
بگفتا گرچہ من کاسد تماشم کہ در سلک خریداران نش باشم  
وہ آتوقت حضرت بنی زینب را خبر شد وزیر را فرستاد کہ  
تا بہت یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را خریدہ بیارد مالک گفت کہ  
بہت یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را یک طرف و ترا نزد دوم  
لعل و ہوا ہر مردارید و غیبہ اندازد چون انداختند وزن برابر نشد نیز  
شرمندہ گردید چہا کہ خزانہ آورد برابر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
نشد پس یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام خزانہ دار را گفت کہ کاغذ و قلم  
بید چون حاضر آورد و دست خود گرفتہ نوشت لا الہ الا اللہ اسمعیل ذبیح اللہ  
لا الہ الا اللہ اسحاق بنی اللہ لا الہ الا اللہ یعقوب اسرائیل واللہ فرمود  
کہ ہمہ سان در ترازو اندازی و ہمچنان کردی الفور ترازو برابر گردید مالک گفت الحال  
بگو کہ کیستی فرمودند میگویم ابش طے کہ سہ من با کسے نگوئی و پردہ وہ من  
ظاہر کنی گفت بہتر فرمودند کہ منم یوسف پس یعقوب پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام  
مالک متحیر شد و گفت قربان شد م بتو یک عرض دارم گفت گناہ عفو کنی و در حق من دعا  
فرستی و چنین گویند کہ دوازہ زن و کنیزک داشت از وعائے بہتر یوسف



علیه الصلوة والسلام از هر زن بود پس تولد شدند بحکم الله تعالی جل جلاله ملک  
 باز از هتیر یوسف علیه الصلوة والسلام پرسید که آن کدام کسان بودند که ترا  
 فروخته فرمود که سرخاش کردن خوب نیست پس یوسف علیه الصلوة والسلام خط غلامی  
 خود را از ملک بگرفت حکایت اینست که اول خوابی تعالی یوسف علیه الصلوة والسلام  
 را در چاه انداخت بعد از آن پادشاه شهر مصر گردید چون هتیر یوسف علیه الصلوة والسلام  
 پادشاه مصر شد بیکس را در چاه زندان نهی انداخت و چون حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام  
 در زندان درآمد حق تعالی او را از بنیاد رخت رو یانید که از طعام و شراب بنحویند و قتی فقط  
 نمایند که ناعند و به زبان را ندی اند رخت مشک خدی یوسف علیه الصلوة والسلام میر  
 ماند و پیشان گردید استغفار گفت همان زمان معی جبرائیل علیه السلام در رسید و  
 گفت که ای یوسف علیک الصلوة والسلام الله تعالی ترا سلام گفته می گوید که  
 از زندان ترا خلاصی و ادم اما تو که سوائی مریض و پناه بغیر گرفته چند سال در  
 در قید خواهی ماند اگر پناه دیگری نگرفته زودتر خلاص می شوی القصة  
 بعد از چهل سال حق تعالی خواست که یعقوب علیه الصلوة والسلام  
 را وصال کند حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام از مصر بکنعان و او را یعقوب  
 علیه الصلوة والسلام استقبال کرد یوسف علیه الصلوة والسلام را برب  
 شادی تعلیم پدر فراموش کرد همان وقت وحی علیه الصلوة والسلام  
 و آمده گفت ای یوسف علیک الصلوة والسلام خدا تعالی  
 ترا سلام میدهد و میفرماید که ای بی ادب تعلیم پدر را بیاوردی  
 یوسف علیه الصلوة والسلام ازین معنی تاسف کرد و ناوم گشت گفت الحال  
 پشیمانی سود ندارد لیکن الله تعالی ترا فرزند نصیب خواهد کرد از آنجا بیکس  
 را پیغمبر که نباشد پس ای مومن هتیر یوسف علیه الصلوة والسلام را  
 الله تعالی این چنین عتاب کرد تو ز سب از حد صحت و تعلیم  
 والدین خود غافل مباشش القصة چون برادران هتیر یوسف علیه الصلوة  
 را در چاه انداخت و ظاهر کردند پیش پدر خود که یوسف علیه الصلوة  
 والسلام را اگر گان خوردند اگر باورنداری اگر گان را گرفته می آریم و پیرین







و بعضی میگویند هر که سید را از خاندان و خوش کند ادا مطلق بهشتی است هر که سید  
را تصدیق و انید و در بخاند او مطلق دوزخی است پس گمان ایشان این  
است که سیدانند خداست نعوذ بالله منها و بعضی رافضی میگویند که سید از  
امت است و در خلاصه آورده است که از روی دین هر که پیروی حضرت  
رسول کریم صلی الله علیه و سلم کند سید است دیگر نیست آن هم رافضی  
است علیهم اللعنة اجمعین دیگر باید دانست که پیروی کسی شایسته عالم باشد  
عابد یا زاهد یا خداترس یا سیرکار و خدمت مرسل کامل کرده باشد و هم در  
اذن پیرو باشد که بے اذن و بے رخصت او جائز نیست و در بدو بدن پیرو  
کامل روانیت و هر که میگوید که سید بے اذن پیرو کامل است اذنی  
رافضی است و در کتب شرع آورده هر که رافضی را جائز و بهایمان  
و بهیران لعنت خدای تعالی و رسول علیه الصلوة والسلام و جمله  
آدمیان و فرشتگان باشد و در تفسیر یعقوب چرخ آورده است که  
که بتیان و پیوران و شیخان و سید و فقیر و غیره که غیب شرع باشند  
آنها را شفاعت رسول علیه الصلوة والسلام نصیب نخواهد شد و محرم  
خواهند ماند و هر که بگوید که موائی پیراه بخدای تعالی نیست اذنی  
نمی رافضی است چه که پیروی کتبه بیشک بهشتی است و بطرف خداست و  
راه است و پیرو گرفتن فرض و واجب و سنت نیست بلکه مستحب است اگر توفیق  
شرع شریف باشد زیرا که حکم خدای تعالی جل جلاله فرض است و امر  
رسول کریم صلی الله علیه و سلم سنت است و گفته جبرائیل علیه السلام  
واجب است و حکم اولیاء مستحب است اگر موافق شریعت خدای باشد و  
آن طائفه که غیر بستند از آنها و در بودن لازم است تا مستی پاک مذہب باشی  
و از محامد عات و غیبت و حریم دور آنچه غیر شرع است تو به کنی بلکه با غیر  
شرع در رافضی دوستی و مجالست نکنی و آنچه حق و راستی باشد نکند از امت پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم نیست و حال آنکه هر که کلمه طیبه گویند از آل است و آنان که می  
گویند که آل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفته باشی گناه کرده



باشی و بعضی میگویند که مرادیت خدا تعالی حاصلست وجود او در تقای باری  
 تعالی هر جا که نظر میکنم خدا تعالی را می بینم و حاصل حق شده ایم و خود را با مصدق  
 صلاح و یا شیخ شبلی و یا بایزید بسطامی رحمۃ اللہ تعالی علیہم نسبت میکنند آن  
 بد بختان علم را و علماء دین منین را دشمن اند بلکه علم را حجاب راه میگویند که از  
 علم ظاهری چه خیر آید و علم آنست که باطن را روشنی افزاید حضرت شیخ  
 شهاب الدین سهروردی فرموده اگر کسی را زبانتیان بینی که در هوامی پر ویا از  
 دریا بدون کشتی بگذرد و یا در آتش سوزان نماند پس مشاهد احوال او  
 بکن و اگر موافق شرع شریف باشد او را تعظیم کن و حرمت او نگذار و خدمت  
 بجای آید اگر بر تقدیر دور هوا شیطانیست از دور کنار و دور باش نعوذ باللہ منہا و هر  
 که از کتاب و حدیث مخالف است نزدیک او مردور محاسن او داخل مشورت اگر  
 نشوی بدانکه هر که بعد از نماز یا در هر روز لا اله الا اللہ الملك الحق الباقی یفقد  
 باده او راسته چیز کرامت کند اول آنکه اصلاً دامن و انشور آنچه دامن داشته باشد  
 خداوند ذوالجلال از کرم و فضل از گنج بیرنج ادا گرداند و دوم نمایش زوال  
 پذیرد سیوم آنکه هیچ لغتش را در قیامت حساب نکند و نیز به تقصیر عبادت  
 عتاب نکرده شود و گیر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرموده که هر که بعد از  
 نماز ظهر صد بار بخواند اللہم صل علی محمد و علی آل محمد و باریک و سلم اینو تعالی  
 بفضل خویش او را هر سه چیز کرامت کند اول غنی گردد و دوم آنکه او را عذاب  
 گور نباشد سیوم آنکه در بهشت خوابد و رفت هر که بعد از نماز عصر صد بار  
 بخواند استغفر اللہ ربی من کل ذنب و التوب الیہ حق تعالی او را سه چیز  
 کرامت کند اول آنکه گناه یک سال او بیامزد و دوم روزی او سراح  
 شود سیوم هر دعا که بدرگاه خدا تعالی کند آن مجیب الدعوات  
 بفضل خویش دعای استجاب گرداند و دیگر هر که بعد از نماز  
 مغرب صد بار کلام لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ بخواند حق تعالی او را  
 نیز سه چیز عنایت گرداند اول آنکه هیچ گناه سوائے کفر و شرک  
 ایمان او را زایل نکند دوم آنکه حق تعالی از او خوشنود شود سیوم آنکه عذاب



گور او را نباشد و هر که بعد از نماز عشاء تکبیر بگوید سبحان الله و الحمد لله و  
 االه الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلي اعظم خدای تعالی  
 او را سه چیز کرامت کند اول آنکه دو صد پانزده گناه بکشد او عفو کند و دوم آنکه هر  
 روز پانصد نیک و راستی نام او نوشته شود سیوم آنکه دو هزار کوشک  
 در بهشت بدارد و شود ۱۲۰۰۰۰ مفتاح الجنان

## باب ششم در بیان فضیلت بسم الله الرحمن الرحيم

قال ابن عباس رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم ابدان القرآن ان بسم الله الرحمن الرحيم يعني بزرگی قرآن  
 اعوذ بالله گفتن است و کلمه آن بسم الله الرحمن الرحيم و در روایت دیگر آمده که  
 کلمه قرآن شریف نام خداست تعالی عز وجل گفتن است یعنی بسم الله الرحمن الرحيم و ال  
 معرفت گفته اند که اعوذ بالله کلمه است که مقرران باو قرب خواهند یافت و خداوند ایشان  
 باو عظمت بابت و نگه داران باو پناه جویند و نیکان رحمت حضرت اله العالین بابت و بندگان  
 باو مواصلت خواهند ایزد لا یتزال بهی علی سلام ارشاد فرموده اذا فاستعد بالحمد  
 من الشيطان الرجيم يعني ای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هرگاه که با قرآنیت  
 قرآن شریف مشغول باشی پس پناه جو بخداوند کریم از شیطان الرجیم یعنی رانده بفریب  
 کرده شد عن ابن عباس رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اذا قال المتعلم بسم الله الرحمن الرحيم كتب الله له براءة من العلم و براءة الیوباء  
 و براءة المتعلم من الناس الحديث یعنی هرگاه که کودک را استادش بخواند که  
 بسم الله الرحمن الرحيم و کودک حسب الامر شاو بگوید حق سبحانه و تعالی سبقت بابت  
 که ای فرشتگان روایت از اوستی و در نسخ نبوی پس اول این کودک را دوم  
 استاد و سیوم والدین کودک را که ایشانرا آیتش و در نسخ کلامی نیست  
 و آبر او شد و از آتش و در نسخ یکبار گفتن بسم الله الرحمن الرحيم حضرت  
 ابن مسعود و رضوان الله تعالی علیه سه فرایه اگر کسی خواهد که از نوزده  
 فرشته خدا سپید که موکل بر و روانه شده و در نسخ آیت نجابت بابت بابت



تمام و عقیدت ملا کلام بخواند بسم الرحمن الرحیم اللہ تعالیٰ نے جل جلالہ اور  
 بیچ غائب خواہ کرد بسم اللہ الرحمن الرحیم نوزده حرف  
 است از برکت آن نوزده حرف اللہ تعالیٰ جل جلالہ نوزده دروازہ  
 ہائے دوزخ سد و سازد و از برکت بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 و از فضل و کرم خود در روایت و گیر آید اول چیزیکہ بر آدم علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام وارد شد انیت بسم اللہ الرحمن الرحیم و نامہائی زمین و  
 آسمان و اہل آن بود و بندہ نیک بخت از برکت این اسم اعظم و مکرم  
 از پل صراط سلامت خواہند گذشت و جابر بن عبد اللہ رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہ میفرماید کہ چون بسم اللہ الرحمن الرحیم بر آدم علیہ الصلوٰۃ و السلام  
 وارد شد اہم از آسمان شد و با و مخالف ساکن گشت و دریا نامہا آب شدند  
 و بہایم یعنی چارہ پایان خردان بردار گشتند و خدا سے تعالیٰ جل جلالہ بسوگند  
 یا و فرمود کہ بفرست و جلال من در ہر بیماری کہ اظہار من را یار کند و بصدق  
 دل بسم اللہ الرحمن الرحیم بر زبان آورد و بہشت داخل شود و در حدیث  
 واردست کہ ہر یک چیز را یک سراسر است و سر قرآن بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 است و سر آسمان کو اکب است و زمین بہشت خور است و زمین  
 سر و از لایک حضرت جبرائیل علیہ السلام و زمین جمع پیغمبران حضرت محمد مصطفیٰ  
 صلی اللہ علیہ وسلم و زمین و سر و از یوم تا یوم جمع و زمین و سر و از شبہا شب قدر  
 و زمین و سر و از ماہ ماہ رمضان المبارک و زمین و سر و از مسجد کعبہ  
 و زمین و سر و از کتاب ہائے قرآن شریف است و زمین قرآن شریف بسم الرحمن  
 الرحیم و ایضا در حدیث شریف کل امر ذی مال لیسہ بید بہ لیسہ اللہ فہو بقر

### باب نہم در بیان فضیلت قرآن شریف

روزے حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم و السلام جنگ کفار و مشرکین و کفار  
 و ہزارہ رسیدہ کو دک خور و سال از لشکر کفار پیش رو شدہ شمشیر و زہرست  
 گرفتہ جنگ با صوابہ کردن گرفت حضرت محمد رسول کریم صلی اللہ  
 علیہ وسلم جبہ دین آن کو دک بدگاہ آہی مناجات



کردند که یا آلهی تو قادری بر همه چیز خواهی میکنی لیکن میخواهم که این کودک  
 را هدایت کنی که مسلمان شود الله تعالی از فضل و کرم خود مناجات -  
 حبیب خود را مستجاب کرد و آن کودک را هدایت شد یکبارگی در آمد -  
 کودک بخد مت شریف پنجم - آخر الزمان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام  
 آمده عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من مسلمان کے شوم  
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم از زبان درفشان فرمود لا اله الا الله  
 محمد رسول الله پس آن کودک بشف ایمان مشرف شد و باسلام  
 پیوست رسول کریم علیه الصلوة والسلام اسب عربی یعنی خاصه برائے  
 سواری عنایت فرمودند پیشتر و شکر گردیدہ چون ساعتی گذشت آن کودک  
 گریستن گرفت حضرت رسالت پناہ علیه الصلوة والسلام فرمودند کہ اے برادر  
 چرا گریه میکنی عرض کرد کہ یا رسول الله صلی الله علیه وسلم والدہ من در کفر  
 است اگر اود ہم ایمان آورد بہتر است تا در دوزخ نرود حضرت رسالت پناہ  
 علیه الصلوة والسلام فرمودند برو والدہ خود را بگو کہ مسلمان شود تا در دوزخ نرود  
 مادر او گفت تو بخد مت سرور عالم برو و بگو کہ من ایمان آرم بیک شرط کہ ذات  
 مبارک از زوال ایمان من ضامن شود پس آن کودک والدہ خود را ہمراہ گرفته  
 در خدمت رسول کریم صلی الله علیه وسلم حاضر شدہ عرض کرد کہ مادر من  
 ہمین طور میگوید پس رسول کریم علیه الصلوة والسلام بدگاہ ایزد لا یرال مناجات  
 کردند کہ یا آلهی این زن چنین مےگوید حکم آمد کہ یا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم  
 این ضعیفہ را بگو کہ یک ملک مرتبہ درود شریف بخواند ایمان او راق حق تعالی  
 از زوال نگہدارد و چون حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آن  
 ضعیفہ را این جواب دادند آن زن عرض کرد کہ یا رسول الله -  
 صلی الله علیه وسلم شما از عمر من ضامن شوید کہ تمام عمر  
 درود شریف نگذارم و بے درود شریف نمیرم در میصورت سرور  
 عالم علیه الصلوة والسلام خاموش شدند و بعد از سالتی فرمودند کہ  
 اے ضعیفہ اختیار عمر مر خداے معز و جل راست میکن من باز بدر گاہ



رب العزت مناجات میکنم تا چه حکم صادر شود حضرت رسول کریم صلی الله  
 علیه وسلم بدرگاه رب العزت خداوند بے نیاز مناجات کردند که یا الهی تو دانا  
 تری که آنچه این ضعیفه میگوید بر تو هویدا است باز درین اثنا حکم آمد که هزار  
 مرتبه درود شریف بخواند الغرض که آن ضعیفه قبول کرد و گفت که یا حبیب  
 خدا صلی الله علیه وسلم مطلب همین بود و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله  
 هر دو پسر در درود بروئے ذاب مبارک شرف باسلام شدند سبحان الله دون  
 خدا بر عمر خود یکساعت اعتماد نداشتند توالی غافل اعتماد بر خود چنان داری که گویا  
 موت و حیات در اختیار خود داری بیست آن کسکه ادب باش عدم آخرش قنات  
 برستیش گمان ثبات و بقا خطاست و نیندانی که طرفت العین انقلاب زمانه  
 قدرت آن قاور ذوالجلال اسهل و آسان است طرفت العین جہان برہم زند  
 کس نمی آرد که آنجا دم زند و درود معظم مکرم نیست بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُكَ دَائِمَةً وَسَلَامُكَ تَامِمٌ  
 و اگر درود ثانی بخواند یکبار ثواب پنجاه سال عبادت یا بدو آن انیت  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَابِقِ نُورِهِ وَآخِرِ ظُهُورِهِ وَرَحْمَتِهِ لِلْعَالَمِينَ وَجُودُهُ  
 وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ و این درود بخواند ثواب آن تمام آفرینش پروردگار و  
 جمیع پیغمبران علیهم السلام و جمیع فرشتگان و بندگان را رسد و درود معظم  
 و مکرم انیت اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَعْدَنَ الْجُودِ وَكَثْرَ الْكَرَمِ وَصَلَّى اللَّهُ  
 تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَبَارِكْ لَهُمْ و هر که درود معظم و مکرم را در شب یا در روز بخواند  
 فردا بر وز قیامت حق سبحانه تعالی آن بند را بحضور خود بگوید که آئند من هر چه میخواهی  
 از من بخواه قبول میکنم اگر تو گوئی تمام است حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بیکه است جمیع  
 پیغمبران علیهم الصلوة و السلام را به بخشم و اگر گوئی عذاب از کفاریم برم درود معظم و مکرم انیت  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَبَارِكْ لَهُمْ و این درود معظم و مکرم را در روز کافری در  
 خدمت شریف رسول کریم صلی الله علیه وسلم فائده عرض کرد که یا رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من مسلمان میشوم بشرطیکه درود معظم مرا در روزی که ثواب



آن افق عرش تا تحت عاوی گرد که مستحق آن ثواب قاریش باشد بر آید و در  
 من بفسه مانا بخواندن آلی شغول شوم رسول کریم علیه الصلوة والسلام از  
 بصر خواندن این ورد شریف عنایت فرمودند گفتند که انشاء الله تعالی از خواندن  
 یکبار تر این پروردگار همین قدر ثواب عنایت خواهد کرد و در معظم و مکرم این است  
 بسم الله الرحمن الرحيم - اللهم صل على محمد الذي ثواب الاقلام على العرش  
 مثل ما يدون على اله واهلها به وبارك وسلم ویکم آنکه اگر کسی تنگ و در دنیا باشد  
 احوال پریشان در دنیا داشته این اسم را و طیفه سازد و نماز فریضه گذارد  
 و بعد پانزده مرتبه این را بخواند علی الدوام بحکم ایزد لا ینزال حل جلاله اصلا و  
 اختیاج نه بیند و هرگز محتاج نشود و روزی او فرسخ گردد و هر جا که رود  
 نعظیم و حرمت یابد اسم اعظم انست سبحانک لا اله الا انت یا رب  
 کل شی و رامت و رحمت یا ارحم الراحمین رفع جلالت.

### باب پنجم در بیان عید فطر و عید الضحی

روایت است عید فطر روز اول یعنی غرة شوال است عید الضحی روز و نهم ماه ذی  
 الحجه است و اصل هر دو عید زیجا گرفته آید. سوالی اصل هر دو عید از  
 یک اصل صورت امکان ندارد جواب هر دو عید از وقت بر آمدن  
 ارواح آدم علیه الصلوة والسلام به قالب شریف است و در آن روز  
 مبارک در قالب شریف بحکم ایزد تعالی و آمده غرة شهر  
 شوال بود پس حق تعالی ملائک را فرمود تا طبقه های بهشتی خوشبودار  
 بر سر مبارک حضرت آدم علیه الصلوة والسلام نثار کنند آن روز عید  
 فطر مقرر گردید و آن روز که جواری الله تعالی عنده ز پهلوی چپ منتر  
 آدم علیه الصلوة والسلام بوجود آمدند خدا لا ینزال ارشاد فرمود طبقه های  
 بهشتی خوشبودار نثار کنند آن روزه و در قبرانی یعنی عید الضحی مقرر شد  
 و از این یوم بر جمیع مسلمانان عید الضحی مشخص شد بدان که وجود حضرت  
 آدم علیه الصلوة والسلام را از چینه خاک رس برآورد و در مرکب ساخته



و بدین تفصیل نوشته اند که سر مبارک از خاک بیت المقدس و در مکان  
 مبارک از کوثر و دل مبارک از عراق و دست راست از خاک عرب و دست  
 چپ از خاک هند و پاهای از خاک فارس و ستش از زمین هر چه بدانکه چار گری  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر خواص و عموم یا و داشتن فرض است  
 بدان تفصیل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ابن عبد الله ابن عبد المطلب  
 ابن هاشم ابن المصنف بدانکه عن امیر المؤمنین امام المتقین اسد الله  
 الغالب علی ابن ابی طالب ما فی الله تعالی عنه سنین النبی صلی الله  
 علیه و سلم کانت ثلاثاً و ستین در بعین قبل النبوة و ثلاثاً و عشرين  
 فی الملکة و عشرين فی المدینة ط \*

## در بیان شناخت گوشت حلال و حرام

بدانکه شناخت گوشت بدین وجه گفته اند که گوشت حرام خون تیره و شرف و  
 بد رنگ بر آید زیرا که از چهار پایه مرده اندک خون میشود و اگر در شب  
 تاریک خون او دریافت نشود یا رجه از گوشت او بگیرد و بر هم کباب بکشد  
 نهد اگر کف کند که بود فام تیره شود حرام شود اگر بر هم روشنائی کف در حلال بود بدین  
 روایت این است که آب بچو شانند و آن گوشت را در آن آب جوش بدهند یعنی در آن  
 آب جوشان اندازد و اگر زیر آب رود حرام باشد و اگر به آب ایستاده باشد یعنی بر  
 آب شنا باشد حلال روایت است که روزی پیغمبر خدا الزان علیه افضل الصلوة و السلام  
 طرف صحرای بطریق سیر میفرستند فرشتگان یکم این زمان بصورت اطفال خود سال  
 گشته دامن آن حضرت صلی الله علیه و سلم گرفتند و گفتند که ما را بوز بدهید پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم چندانکه کلاش بوز کرد و دستهایش نشد آخر الامران کو و کان دامن  
 حضرت رسالت چنان علیه الصلوة و السلام محکم گرفتند و از دست نگذاشتند  
 رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمودند که ما را وز بدهید و بپندارید و بشوید  
 بوز بدست آورید پس آن حضرت در سالت چنان علیه الصلوة و السلام را



آن کودکان در بازار بودند و آنوقت امیرالمومنین عمر خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 بہم در بازار بودند پرسیدند کہ ای کودکان شمارا چہ درکار است کہ دامن پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام گرفتہ اند کودکان گفتند کہ در راہ خداے تعالیٰ از پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام جوز طلبیدہ ایم ہر چند تلاش کردند بہم نہیں سہ نہ قیمت  
 دہ نہ جوز ناچار گفتہ اند کہ مارا در بازار بفروشد تا بشما جوز بدست آید اکنون پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام راے فروشیم حضرت عمر خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند  
 بچہ می فروشد گفتہ بہر چہ تو بدہے امیرالمومنین حضرت عمر خطاب رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ فرمود کہ بیست جوز میدہم اگر مرضی شما باشد بگیرد کودکان  
 بنشوقی تمام قبول کردند رسول کریم علیہ الصلوٰۃ والسلام را بہ بیست جوم  
 فروختند و در شمس الحال میگوید کہ در آنوقت چہار صد ورم را یک دینار  
 گفتند حضرت فرمود مرا بہ بیست جوز میفروشند درین سخن اشارہ  
 بآنکہ برادران قدح حسن یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را اگر بدانستند  
 ہرگز بایں کم بجائے فروختند و اشارت بآنست کہ در آن روز پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام را در خاطر گذشتہ بود کہ یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 برادران چہ ارزان فروختند پس ازین سخن بدرگاہ حق تعالیٰ جل جلالہ  
 غیرت رفت ازین سبب بہ بیست جوز فروختہ شدند پس ای  
 مومن اہل معرفت از خوف خداے تعالیٰ یک قدم در دنیا براہ مخالف  
 نہنند و برضائے خورضائے ایزدی را مقدم دارند راویان اضرار  
 چنین روایت کردہ اند کہ روزے پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 جفتہ بودند و حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ نزد سینہ مبارک  
 نشستہ بودند و از کمال محبت ریش مبارک خواجہ کونین علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام پوسیدند و میگرفتند چون اشک مبارک حضرت  
 امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر رخسارہ مبارک حضرت  
 رسول کریم علیہ الصلوٰۃ والسلام افتاد و بیدار گشتند برخاستند و از  
 درگاہ رب العزت وعاخواستند درین اثنا وحی علیہ الصلوٰۃ والسلام در رسید کہ گفت



حبیب خدا علیک الصلوٰۃ والسلام از امام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پرسید کہ اے فرزند  
 و بلند موجب گریستن چیست پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از امام حسن رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ پرسید کہ اے قرہ العین کہ ریش مرا از برائے چه می پوشد  
 و چرا گریه میکردی حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ جواب دادند کہ اے  
 جد من سبب پوشیدن ریش مبارک شما آن است کہ از دیدار نور ایشان  
 تمام موی خجسته و نور گرفته و کوالیف چارده طبق معلوم میشد ازین جهت ریش  
 مبارک شما بپوشیدم و موجب گریه آن است کہ از زبان درفشان قلم  
 خود یعنی فاطمہ الزہرا رضی اللہ تعالیٰ عنہا کوالیف پنج بندہ شنیده بودم و آن  
 بندہ را مہر و زیاد آوردم کہ کاشکے مادر آنبارا نزد اوست کہ از دیدار مبارک  
 ایشان محروم مانند از آن گریان شدم و افسوس خوردم یا رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم حقیقت آن بندہ را اظهار کنیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 خمسة لقرلم یوم القیمۃ الاولی من ظال شاربۃ منع اللہ تکل لسانہ  
 عن کلمۃ الشہادت عند النزاع والتانی من جلس باهل البدعۃ لعنة اللہ والمثلکۃ و  
 الانبیاء والثالث عقوب الوالدین لیرے ریح الجنة والرابع من نام قبل العشاء  
 منع اللہ تکل لسانہ من کلمۃ الشہادۃ عند الموت والخامس من  
 لم یزک عن اموالہ لا یخفف عنہ عذاب القبر الی یوم القیمۃ  
 فرمود رسول کریم علیہ الصلوٰۃ والسلام پنج کس اند کہ نہ بتدر و نہ مراد و نہ قیامت  
 اول کے کہ بر وقت خود را در ازوار و کہ بوقت خوردن طعام یا آشامیدن  
 آب در دہن با طعام و آب مخلوط شوند و چنان عذاب خواہ شد کہ  
 خوردہ بخش العین مثل سگ و خوک و غیرہ سزاوار آنست گویا کہ  
 ہفتاد ہزار پیغمبران از آن بندہ ہزار شدند و در قبر عذاب ہمیشہ خواہد ماند  
 و زبان او از خواندن کلمہ طیب وقت نزاع بندہ شود و دوم کے کہ باہل بدعت  
 نشیند و صحبت ایشان اختیار کند لعنت کردہ شود از خداے تعالیٰ و از جملہ  
 ملائیکان و فرشتگان و پیغمبران سیوم کے کہ از بار و پیر خود عاق  
 با شد بوسے بہشت نخواہد یافت و نسا و روزہ و سخاوت -



بیج قبول نخواهد شد چهارم کسی که قبل از نماز عشاء خواب کند آن  
 نیز در قضا بجلال زبان او را از خواندن کلمه شهادت وقت مردن بند کند و نجم  
 کسی که زکوة اموال خود ندهد او را نیز همین قدر عذاب خواهد شد و عذاب  
 قبر او تا روز قیامت بدستور خواهد ماند پس ای مومن باید که بنماز و روزه معتد  
 باشی تا از تقاضای این دو ذوالجلال و دیر تالیف حضرت رسول کریم صلی الله  
 علیه و سلم عزم و پایوس نمایی \*

### در فضیلت قرأت کلمه طیب

قال رسول الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله محمد رسول الله دخل الجنة  
 بلا حساب یعنی هر که از امت من بصدت دل بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله  
 داخل بهشت خواهد شد بغیر حساب و دیگر در خبر است وقتی که تبه بگوید لا اله الا الله  
 محمد رسول الله در دولت ربانی به کثاده گرد پس حکم خداوند تعالی این فرشتگان را  
 که میناچه گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله در دوازده دایره دولت کثاده کنید تا هر روز از ده  
 خواب به بهشت رود و بعضی گویند از گفتن لا اله الا الله در دوازده دایره بهشت منتج  
 و از گفتن محمد رسول الله در دوازده دایره کثاده شوند پس ای مومن هرگاه که کلمه طیب  
 یکبار بخواند چنین فضیلت دارد پس چرا غافل می شوید و آن کس که بعد از نماز فجر  
 یکبار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله آن یک فرشتگان در آسمان برند و از فضیلت آن  
 کلمه چنان نور می تابد که تمام آسمان پر نور شود و فرشتگان آسمان را در  
 مناجات کند که یا الهی آسمان پر نور گردید ما یان کجا رویم حکم  
 شود که آن نور با آسمان و زمین بماند پس در آنجا نیز همچنان از نور پر  
 شود و فرشتگان عرض کند که یا الهی آسمان و زمین هم از نور پر شده  
 ما کجا رویم پس حکم شود که آن نور با آسمان سیوم برسد پس بان -  
 آسمان برند و هم از نور پر شود و عطف بر آسمان از عرض  
 تا که سی از نور پر شوند باز حکم شود که این نور را از نو بیاورد و در سینه آن شخص اندازد  
 پس ای مومن ترا لازم است که از ذکر شهادت بسبب بر بندگی و غافل مباشی که از  
 جمیع اذکار افضل است و خوانند و ذکر کنند کلمه شهادت از دنیا ایسان -



بسلامتی خواب برو بخت و فتنه و دیگر روز خیر است که روزی شخصی بخدمت حضرت  
 محمد مصطفیٰ علیه الصلوة والسلام آمد و سوال کرد و گفت یا رسول الله علیک  
 الصلوة والسلام چنان در روزی بفرما که از یکبار خواندن آن ثواب آن بعدستانگان  
 آسمان مرا حاصل شود پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که ایمان دو  
 شلغ وارد یک خور و دو دم بزرگ خور و این است که نفس و خوار از راه پاک  
 کنی و کلان آن است که بعد از نماز فجر یکبار بگویی لا اله الا الله محمد -  
 اگر رسول الله پس او را ثواب آنقدر ستارگان حاصل خواهد شود باز آن  
 شخص سوال کرد که یا رسول الله علیک الصلوة والسلام من ضعیفم و قوت ندارم  
 که نفس و خوار از راه پاک کنم حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله فرمودند که کلوغ  
 بزمی استنجا بهت نمازیان در مسجد بیار گفت این هم نتوانم باز فرمودند که چراغ  
 در مسجد روشن کن گفت اینقدر توفیق ندارم پس آخر همین فرمودند که کلمه بخوان  
 لا اله الا الله محمد رسول الله هرگاه آن ضعیف خاطر خواراتکین فرموده

همیشه بذكر کلمه طیب در گرفت چون فوت شد از دنیا ایسان

بسلامتی برو بخت و کرمه جل جلاله محمد که از صدق

دل بذكر کلمه طیب مشغول شود ان شاء الله تعالی

ایمان خواب رفت و داخل جنت

خواهد شد چرا که رسول کریم

صلی الله علیه وسلم

فرمود

تمت تاسم شد کتاب دلیل احسان



# شرح احسنامہ

اب مدق دل سے منور اللہ کی باتیں تم سنو  
 مانو تم اس کے امر کو باز آؤ اس کی نصی سے  
 جو امر حق لاٹے بجاد رہے حق سے سدا  
 جو امر کھافل ہے اور نبی میں شافل ہے  
 دنیا کو فانی جان لو مرنے کو برحق ٹھان لو  
 یار و عزیز دوست و دنیا میں ہرگز مت پہنسو  
 آدم کہاں حوا کہاں مریم کہاں عیسیٰ کہاں  
 چلنا یہاں کیلک آئے نہ کام اعمال بن  
 ایک نہ ایسا ہو دیگا جو قبر میں تو سودیگا  
 چلنا دہان لاچار ہی جسجانی کوئی یار ہے  
 مت کر بہر ساز و رکاست دل دکھا کس کا  
 دُراس گٹھری سے جان من چھوڑین تجھے کرکرفن  
 مشکیر آونگے جب پوچھینگے تیرا کون رب  
 روز قیامت آوجب خلقت اٹھے قبر نے سب  
 نیکی بدی تو لیں دہان نامہ سبھی کہیں دہان  
 بہانی کو بہانی چھوڑے بیٹے کو مانی چھوڑے  
 بیٹا نہ پوچھے باپ کو بے دیکھے اس کے باپ کو  
 آدم سے عیسیٰ بنی نفسی پکارین دہان سبھی  
 کوئی نہ کام آئے دہان اعمال بن ایسوں مان

اللہ کو حاضر تم گنومت بہو لو اس کو ایک دم  
 جسے کیا سب خلق کو ایک کن سے موجود از ہم  
 کرتا ہے فرض او اجنت ملے اس کو ارم  
 درود و نرخ اسفل ہے جتنا بصدور و الم  
 یہ بات حق سے مان لو جانو اسے فرض اتہم  
 دل اس کی الفت میں نہ دو مسرت ہر دم پانہم  
 مارون اور موسیٰ کہاں اسبا نکا ہی تیکو غم  
 چلنے کا دن آؤ ہر گن عدیسیہ دم زیادہ نہ کم  
 شرم گناہ سے رو دیگا مولے کیمر کا دہان شرم  
 یا مور ہے یا مار ہے یا خاک ہے یا خون بہم  
 کریا و اندہیرا گور کا جھے دہان تھو سو قدم  
 اولیٰ پھرین سب سے وزن مانی میں کس کے معذم  
 چاروں طرف سے از غضب پھر خاک ہوو تجھ غم  
 قاضی تو ہو اس روز رب جا کر سب پر حکم  
 جب دست پا بولین دہان جاتا ہے سارا بہر م  
 خاوند لو گانی چھوڑے ایسی پیر کہہ بل بہم  
 سب یار ہوں اپنے آپ کو ساتھی نہ ہو جز ایوم  
 بولین دہان اک امی احمد بنی صاحب ششم  
 یا مصطفیٰ ہو دین شفیع یا مجتبیٰ مولے از کرم